



مرکز توسعه الکترونیک مشهد

ویردنامه راه آسمان



سخنرانی‌ها

نظرات و دیدگاه‌ها

دل‌نوشته‌ها و گفتگوها

بصری آثار نمایشگاه

گزارش تصویری این کتابش نمایشگاه

ویژه نامه نمایشگاه نقاشی آبرنگ محمدرضا طاهریان "به رنگ آسمان"
زمستان ۱۴۰۳



نمایشگاه

نقاشی آبرنگ

به رنگ آسمان

محمدرضا طاهریان

سوکرانی

محمد رضا طاهریان
فرزند محمد تقی و اقدس
متولد بهمن ۱۳۳۴

- مجری کارشناس برنامه (شب‌های نقره‌ای) به زبان سمنانی از رادیو سمنان، به مدت ۱۰ سال
- مجری برنامه‌های شونشینی و ولستن در دوره‌های پاییزی در سالن استاد مطهری، به مدت ۳ سال
- کتاب (غمزه خیال) مجموعه آثار آبرنگ سال ۱۳۸۳ - انتشارات راجی کرمانی
- عضو انجمن هنرهای تجسمی سمنان
- مدرس دانشکده هنر دانشگاه سمنان (آبرنگ)
- کتاب (افتو دکتہ گلین گلینہ) سال ۱۴۰۰ - انتشارات دانشگاه سمنان
- آلبوم نجوا (هکاتی پشی چره) با

- آهنگ‌سازی استاد امیر رحمانیان سال ۱۳۸۲
- آلبوم (کوچه‌های بی‌برگشت) کوچه باغ‌های برفی سمنان سال ۱۳۸۶
- آلبوم (هم‌نفسی با خده) با آهنگ‌سازی، نوازندگی و صدای استاد علیرضا فولادی سال ۱۳۹۹
- سرایش ۱۲ ترانه سمنانی (تولید و پخش صدا و سیمای مرکز سمنان)
- آموزش نقاشی (بیش از ۳۰ سال)
- مدرس هنرستان ترنج (۳ سال)
- برپایی چندین نمایشگاه انفرادی در تکنیک‌های رنگ‌روغن و پاستل و آبرنگ
- کارشناس شورای صدور مجوز آموزشگاه‌های آزاد هنری در سطح استان
- عضو شورای صدور مجوز و نظارت بر نگارخانه‌های استان
- عضو کارگروه ۵ نفره آئین نگارش زبان سمنانی
- عضو کارگروه ۶ نفره مؤلفان کتاب‌های ابتدایی به زبان سمنانی
- از فعالان ترویج زبان سمنانی



۲	« کلام نخست/ حسین خروتی
۱۴	« متن سخنرانی احمد صدیقی مدیرعامل بنیاد نیکوکاران راه آسمان
۱۵	« متن سخنرانی استاد محمدرضا طاهریان
۱۲	« متن سخنرانی دکتر رشید کاکاوند
۱۸	« در گلستان خیال/ سید محمود افتخاری
۲۲	« به رنگ آسمان/ غلامرضا سماوی
۲۳	« تابلوهای بهشتی در راه آسمان/ علی دولتیان
۲۸	« فضایی عارفانه در کنار باغچه‌ای پر از گل/ غلامحسین زمردی
۳۵	« روحی شاعرانه و نگاهی عارفانه/ مهدی پازوکی
۳۲	« کلیدی برای روشنایی/ ناهید عموزاده
۳۴	« از چشم برادر/ گفتگو با استاد غلامرضا طاهریان
۴۵	« دل‌نوشته/ استاد محمدرضا طاهریان
۴۲	« عکس‌های مراسم افتتاحیه نمایشگاه نقاشی آبرنگ "به رنگ آسمان"

ویژه‌نامه نمایشگاه نقاشی آبرنگ
"به رنگ آسمان" استاد محمدرضا طاهریان

همگام با بنیاد نیکوکاران راه آسمان

مدیر مسئول: احمد صدیقی

به کوشش: حسین خروتی- غلامرضا طاهریان

ویراستار: شهراد اعتمادی

طراح جلد: حمیدرضا طاهریان

صفحه‌آرا: هدیه اقوامی

تایپ: فاطمه هدایت- راحله عقیلی

عکاس: میژگان گرزالدین

امور چاپ: چاپخانه زلال کوثر

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

تارنما: www.raaheaseman.com

نشانی بنیاد راه‌آسمان: سمنان، خیابان طالقانی

شمالی، خیابان شهید خواجهی، پلاک ۳

شماره تماس: ۰۲۳- ۳۳۳۲۳۱۵۱، ۳۳۳۶۱۷۰۰

برقائه عشق

حسین خروئی / سردبیر

گفت: ای مجنون شیدا، چیست این؟

می‌نویسی نامه، بهر کیست این؟

گفت: مشقِ نامِ لیلی می‌کنم

خاطرِ خود را تسلی می‌کنم

"جامی"

برای من وظیفه مقدّسی است وظیفه‌ای گرامی بر روح و قلبم که به بهانه چاپ این ویژه‌نامه، مراتب ارادت و توقیر خود را به دوست بزرگوارم، استاد محمدرضا طاهریان، تقدیم بدارم.

قریب به سی‌سال است، مفتخرم به اینکه از اخلاص‌مندان وفای‌رور ایشان و اخوی فرهیخته وی استاد غلامرضا طاهریان به‌شمار می‌آیم و چنین افتخاری برابرم مایه سرفرازیست و بسیار گرانبها.

ما، گرد خود صاحبان عنوان و صاحبان رتبه، زیاد دیده‌ایم ولی چه اندکند کسانی که "عیار انسانی" آنها در حدّ عالی مانده باشد و استاد محمدرضا طاهریان یکی از آن اندک‌کسان است.

درباره استاد، سخن تازه گفتن دشوار است، چراکه در وصفش گفته‌اند و چه بسیار خواهند گفت و آثار زرّین او، خود وصف حال اوست. استاد تصویرگری‌ست که با آبی انگشتان دلبری می‌کند تا پیراهنی از احساس اندازد کند. تصویرگری‌ست شوریده حال، که قلم را به سرانگشتان دل سپرده، خود را از هر آنچه رنگِ تعلق

گرفته واره‌نیده است. این استاد منبع‌الطبع به‌خوبی دریافت که به قول خواجه عبدا... انصاری "بنده آنی که در بند آنی" و از این‌رو با نیت خیرخواهانه تمام عواید فروش آثار ارزشمند خود را برای خدمت به بیماران مبتلا به سرطان، در نهایت قوّت و احسان، اهدا، نمود.

وی هنرمندی‌ست که بیش‌از چهل‌سال است که از او با تحسین یاد می‌شود و به‌راستی که شاهکارش نوع زندگی‌ست. زیستش همانند آتارش پاک و زلال است و در آثار خود نهایتِ پاک‌ی روح انسانِ هنرمند را به تصویر کشیده است.

ما، گرد خود صاحبان عنوان و صاحبان رتبه، زیاد دیده‌ایم ولی چه اندکند کسانی که "عیار انسانی" آنها در حدّ عالی مانده باشد و استاد محمدرضا طاهریان یکی از آن اندک‌کسان است.

آنچه استاد طاهریان را نسبت به همگان خود شاخص می‌نماید و در صدر می‌نشانند، تنها نقاشی‌های وی نیست بلکه شخصیت هنری ایشان است که با شعر و شاعری، اندیشه‌های عرفانی و انسانی، دغغه‌های فرهنگی و وقار، خیرخواهی و دیگر دوستی در رفتار و گفتار، پیوند خورده، کامل‌کننده صفات هنری او شده است.

استاد طاهریان هنرمندی است که در دلش محبت کاشته، به همه مهر می‌ورزد. زبانش سرود محبت می‌خواند، و در آتارش با گل‌ها سخن می‌گوید و با مرغان هم‌نوا می‌شود. پاک‌نهاد است و دستگیر و اصیل. باری در یک کلام، انسان است! در نگارش این کلام نخست و کوشش در تنظیم و

تدوین ویژه‌نامه، وظیفه‌ای کوچک را در برابر استادی بزرگ به گردن گذاشتند. در حدّی که می‌بینید، انجام دادم و افتخارم این شد که فرصتی دست‌داد تا نام کوچکم در سایه نام بزرگی قرار گیرد و این سربلندی مرا بس.

استاد طاهریان هنرمندی است که در دلش محبت کاشته، به همه مهر می‌ورزد. زبانش سرود محبت می‌خواند، و در آتارش با گل‌ها سخن می‌گوید و با مرغان هم‌نوا می‌شود. پاک‌نهاد است و دستگیر و اصیل. باری در یک کلام، انسان است!

ویژه‌نامه حاضر در برگیرنده مطالبی است که در آیین افتتاحیه نمایشگاه آبرنگ بیان شد. این مجموعه با پیاده‌سازی متن سخنرانی‌ها، تنظیم و تدوین شد و مطالبی که توسط ارادتمندان استاد به نگارش درآمده نیز به آن اضافه گشت.

این ویژه‌نامه که اکنون تقدیم خوانندگان هنردوست و نیک‌اندیش می‌شود، حاصل تلاشی است که برای دوست کریم‌النفوس و لطیف‌المحضر، استاد محمدرضا طاهریان و نام پر عزّت او، به‌کار بسته شده است.

تا چه قبول افتد و که در نظر آید ...

طول عمر همراه با سلامت جسم و آسایش خاطرش را آرزومندم.



سخنرانی آقای احمد صدیقی مدیرعامل بنیاد نیکوکاران راه آسمان در آپین افتتاحیه نمایشگاه تماشای آپرنگ "به رنگ آسمان"

بسم الله الرحمن الرحيم
عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت حضار محترم، نیکوکاران، هنرمندان، هنردوستان و تمام عزیزانی که قبول دعوت کردند و منت بر سر ما گذاشتند و تشریف آوردند. خیر مقدم ویژه دارم خدمت استاد بزرگوار جناب آقای دکتر کاکاوند که با تشریف فرمایی خودشان به شهر فرهنگدوست و هنردوست سمنان، علی‌رغم اینکه در این ایام بسیار پرمشغله بودند و به مناسبت بزرگداشت حضرت حافظ دعوت‌های زیادی داشتند اما ما را قابل دانستند و قبول دعوت کردند.

عزیزان؛ داستان راه آسمان داستان متفاوتی است، نمی‌دانم از کجای این داستان شروع کنم. نمونه‌های از رویدادهای معجزه‌مآبی که در این راه اتفاق افتاد را خدمت شما بزرگواران عرض می‌کنم:

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

حدوداً شش‌هفت سال قبل که تصمیم گرفتیم در حوزه مبارزه با سرطان و رسیدگی به امور این بیماران قدم برداریم.

واقعاً سرگشته بودیم که باید چه‌کار کنیم. از کجا باید شروع شود این کار؟

خدا خواست و با کمک و حضور متخصصین و پزشکان مردمی، به این نتیجه رسیدیم که پرچالش‌ترین موضوع در حوزه سلامت چیزی نیست جز سرطان، پس به این فکر افتادیم که در این حوزه بایدکاری اساسی انجام دهیم.

درحالی‌که شروع کردیم و موفق‌ترین خیریه‌های دنیا را هم بررسی می‌کردیم، به‌صورت کاملاً اتفاقی کلیبی به دست ما رسید از کار بسیار بزرگی که غیورمردان کشورمان در استان زنجان انجام داده بودند. برای ما بسیار جالب بود چون آنچه برای ما آرمان بود در جایی از این کشور محقق شده بود. تلاش کردیم که این عزیزان را ببینیم. خدمت بنیانگذار انجمن همراهه زنجان رسیدیم و گفتیم کار شما را بسیار پسندیدیم و دوست داریم در شهر خودمان و برای نیازی که مردم دارند چنین کاری را در سمنان انجام دهیم.

ابتدا قدری ما را بر حذر داشتند به علت سختی و سنگینی کار، اما وقتی یافشاری و اصرار ما را دیدند بی‌دریغ هر تجربه‌ای که داشتند را در اختیار ما گذاشتند. کمک خیلی خوبی برای ما بود چون نیازی به آزمون و خطا نداشتیم و این شد که برنامه‌ریزی کردیم برای جلب اعتماد نیکوکاران، چون اعتماد آنها برای ما بسیار با ارزش بود. از استادان حوزه برنامه‌ریزی جناب آقای دکتر شریعت (از نخبگان کشور و استاد دانشگاه) به کمک ما آمدند.

سند چشم‌انداز و برنامه‌های استراتژیک بنیاد تدوین شد. مهم‌ترین نیاز طبق یافته‌های کمیته راهبردی، پیشگیری از این بیماری بود. برای افزایش آگاهی مردم پزشکان و متخصصین شهرمان، این مسئولیت بزرگ را به عهده گرفتند و یاری‌مان کردند. با برگزاری کارگاه‌های مختلف و کلاس‌های آموزشی نزدیک به ۲۰ هزار نفر از مردم این شهر و استان را با افتخار آموزش دادیم.

برنامه‌های غربالگری برای تشخیص به موقع بیماری انجام شد. در انجام این کار مهم متوجه شدیم که برای تشخیص دقیق و به‌هنگام این بیماری باید امکانات پیشرفته پزشکی داشته باشیم. متأسفانه در سمنان حتی یک مرکز پزشکی هسته‌ای هم برای



تشخیص نداشتیم و بیماران ناچار به اعزام به نقاط دیگر کشور بودند.

پیشنهاد به دانشگاه علوم پزشکی سمنان داده شد که این کار را انجام می‌دهیم. باور نداشتند و گفتند مگر می‌شود یک خیره این کار مهم و تخصصی را بتواند انجام دهد؟ اما وقتی عزم و اشتیاق ما و حضور استادانی چون پروفسور فرهاد ملک و دیگر متخصصین پرکوان را در راه آسمان دیدند، اعتماد کردند ما توانستیم در کمتر از ده ماه پیشرفته‌ترین مرکز پزشکی هسته‌ای را برای اولین بار در استان سمنان تأسیس کنیم.

این افتخار را داریم که تا کنون بیش از ۱۲ هزار نفر از خدمات تشخیصی و اسکن‌های پزشکی هسته‌ای بهره‌مند شده‌اند و این کارنامه خوب به قضاوت مردم، دلگرمی خوبی برای ما بود تا به این باور برسیم که می‌توانیم کارهای بزرگتری هم انجام دهیم.

برای انجام کارهای بزرگ باید منابع مالی زیادی تأمین می‌شد و هرجا احساس نگرانی کردیم خداوند گشایش‌های خود را برای ما فراهم کرد. تقریباً حدود سه سال قبل تصمیم گرفتیم ساخت مرکزی جامع برای تشخیص و درمان سرطان در شهر سمنان را شروع کنیم. جناب آقای پروفسور علی خیرالدین (از چهره‌های ماندگار کشور) با تماسی با استادان دانشگاه سمنان ارتباطی برقرار کردند و تمامی ظرفیت‌های علمی و فنی خود و آنان را در اختیار راه آسمان قرار دادند. بهترین نقشه‌ها را با الگوبرداری از بهترین مراکز رادیوتراپی دنیا پیاده کردند.



برای انجام کارهای بزرگ باید منابع مالی زیادی تأمین می‌شد و هرجا احساس نگرانی کردیم خداوند گشایش‌های خود را برای ما فراهم کرد.

برای این‌کار احتیاج به سرمایه زیادی داشتیم. با اعتقاد به وعده خداوند که 'اگر مرا یاری کنید شما را یاری خواهیم کرد'، پیش‌پتیم و به تحقق این وعده الهی ایمان داشتیم. کار را شروع کردیم. مردم پای کار آمدند و به ما اعتماد کردند. بزرگترین سرمایه اجتماعی ما اعتماد مردم به راه آسمان بود و پشت ما گرم بود به مردم خوب.



بزرگ‌ترین سرمایه اجتماعی ما اعتماد مردم به راه آسمان بود و پشت ما گرم بود به مردم خوب.

ابتدا دانشگاه برای تأسیس مرکز رادیوتراپی به ما اعتماد نکرد اما چهار یا پنج ماه که از کار پروژه پیش رفت به صورت کاملاً اتفاقی زیربنای اضافه‌تری برای ما فراهم شد. پیش مسئولان دانشگاه رقتیم و آمادگی خودمان را برای رفع نیاز مردم اعلام کردیم و با ممارست، پروانه ساخت مرکز رادیوتراپی صادر شد.

بعد از گذشت یک هفته، جناب آقای مهندس احمد ملک با تماسی که با دکتر فرهاد ملک و بنده داشتند به سمنان تشریف آوردند و بزرگترین نغدغه و نگرانی که خرید تجهیزات و تأمین دستگاه رادیوتراپی بود را برآورده کردند. با دستور مقامات عالی کشور ارز دولتی برای خرید دستگاه اختصاص یافت. با تغییر دولت و محدودیت‌های ارزی متأسفانه این کار با مشکل مواجه شد.

چون بسم‌الله از ته دل گفته بودیم 'ان‌الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا' تنتزل علیهم الملائکه' خداوند ملائکه خودش را بموقع به داد ما رساند. آقای دکتر امیر فامیلی عزیز از همان ملائکه و فرشتگان خداوند بودند که تماس گرفتند و مشکلات را جویا شدند و خودشان به همراه بنیاد سلامت رازی در نیویورک کمر همت بستند و این کار سخت و در عین حال مهم را بزرگوارانه انجام دادند. منابع مالی مورد نیاز را تهیه کردند و خوشبختانه با تلاش بسیار زیاد امکان خرید پیشرفته‌ترین دستگاه‌های رادیوتراپی ساخت کشور آمریکا فراهم شد.

پیش‌رقتیم. در هر مرحله در ساخت پروژه که به مشکل برخورد می‌کردیم با حکمت خداوند نیکوکاری بزرگوار پا پیش می‌نهاد و ما را در این کار یاری می‌کرد. وقتی به حضور صنعتگران احتیاج داشتیم جناب آقای جمعه‌ای عزیز میدان‌داری کردند و نیکوکارانه به کمک ما آمدند.

هرکدام از اعضای هیئت‌ماینندگان اتاق بازرگانی و صاحبان صنایع نیازی را برطرف کردند و کار ساختمان به‌پیش رفت و زمانی که مشاوره‌های تخصصی و علمی نیاز داشتیم خداوند راهنمایی‌های آقای دکتر محمدی را از آن سوی

دنیا برپیمان فرستاد.

به لطف خداوند و به‌صورت معجزه‌وار درحالی‌که تمامی پرونده‌های ارزی بسته شده بود، توانستیم (خود دو ماه قبل) یکی از دستگاه‌های رادیوتراپی، ساخت کمپانی واریان را تحویل بگیریم. همچنین برای اولین بار دستگاه سی‌تی‌سیم‌ولتور که کار شبیه‌سازی درمان را انجام می‌دهد، دریافت و وارد سمنان کردیم.



با اعتقاد به وعده خداوند که 'اگر مرا یاری کنید شما را یاری خواهیم کرد'، پیش‌رقتیم و به تحقق این وعده الهی ایمان داشتیم.

این نوید را به شما می‌دهم که پس از دو سال تلاش، دستگاه دوم رادیوتراپی نیز از آمریکا به سمت سولیس حمل و هفته گذشته وارد گمرک شهریار شد. ان‌شاء‌الله طی هفته‌های آینده وارد شهر سمنان می‌شود.

درحالی‌که متأسفانه استان سمنان محروم‌ترین استان در سطح کشور از نظر تجهیزات و درمان سرطان بود. بزودی از جمله برخوردارترین استان‌های کشور خواهد شد.



امشب اتفاق خاصی در راه آسمان افتاده است. هنرمندی عزیز تمام سرمایه و جان‌مایه یک عمر کار هنری خود را ایثار می‌کند.

این اتفاق بزرگ صورت نمی‌گرفت مگر به همت شما بزرگواران و نیکوکارانی که علی‌رغم تمام مشکلاتی که در کشور وجود دارد، وقتی درد مردم در بین باشد به کمک می‌آید و وسط میدان هستید. ما قدرشناس این همت، کمک و نیکاندیشی شما مردم عزیز هستیم.

امشب اتفاق خاصی در راه آسمان افتاده است. هنرمندی عزیز تمام سرمایه و جان‌مایه یک عمر کار هنری خود را ایثار می‌کند، همه شما هنرمندان و

هنردوستان عزیز می‌دانید هر اثر هنری که توسط هنرمند خلق می‌شود دنیایی از خاطره و زندگی اوست. هنرمندی که همه آنها را یکجا در راه مردم خویش ایثار می‌کند و می‌بخشد، کاری چنان بزرگ و ارزشمند کرده است که برای تقدیر از استاد محمدرضا طاهریان عزیز زبان بنده قاصر است. ما به وجود چنین استاد نیکاندیشی افتخار می‌کنیم و امیدواریم همیشه سایه پر افتخارشان بر سر جامعه هنری ما باشد.

هر آنچه ما داریم از اعتماد شماست و اگر موفقیتی بوده از دعای خیر و همراهی همیشه شماست. صمیمانه سپاسگزاریم و امیدوارم بتوانیم به وعده‌هایی که به شما مردم عزیز دادیم عمل کنیم و سرلند باشیم.

ما خادمان مجموعه راه آسمان، مطمئن هستیم با نوع‌دوستی و عشقی که در شما مردم عزیز سراغ داریم به تمام اهداف عالی که همانا خدمت به مردم و بیماران است، می‌رسیم.



هر آنچه ما داریم از اعتماد شماست و اگر موفقیتی بوده از دعای خیر و همراهی همیشه شماست.

به قول حضرت مولانا:

عشق یعنی مشکلی آسان کنی

دردی از درماندگی درمان کنی

در میان این همه غوغا و شر

عشق یعنی کاهش درد بشر

هرکجا عشق آید و ساکن شود

آنچه ناممکن بود ممکن شود



سخنرانی استاد محمدرضا طاهریان در آیین افتتاحیه نمایشگاه تماشای آپرنگ "به رنگ آسمان"

به نام خداوند عشق و امید
عرض سلام و خیر مقدم دارم خدمت یکایک عزیزانی که
از راه دور و نزدیک دعوت راه آسمان را پذیرفتند و لیبیک
گفتند تا در این شب آسمانی و در این محفل بتوانیم در
خدمت این عزیزان باشیم.

امروز که استاد دکتر رشید کاکاوند را ملاقات کردم
من را به یاد این انداخت که سالیان دور در محضر
ایشان شاگردی کردم. زمانی که در رادیو پیام
بودند از ساعت ۱۰ شب تا ۲ نصف شب برنامه فرهنگی
بسیار خوبی داشتند و من هرچجا که بودم
خودم را به صحبت‌های ایشان می‌رساندم. به
خصوص تفالی که به حضرت حافظ می‌زدند بسیار برایم
زیبا بود.

همچنین دیروز با خانواده‌های فوق‌العاده نجیب افتخار آشنایی
داشتیم در راه آسمان. که توفیق این را پیدا کردم جناب
آقای دکتر فامیلی و همسر نازنین ایشان را ملاقات کنم
که از آمریکا تشریف آوردند سمنان و جویای احوال راه
آسمان شدند و میله‌ها تومانی به نیت پدر و مادرشان به
راه آسمان کمک کردند. به همین دلیل می‌خواهم اجازه
بگیرم از محضر شما دوستان عزیز که در این شب زیبا و
محفل نورانی که در اینجا حضور دارید هرآنچه را که در این
شب اتفاق می‌افتد به یمن قدوم مبارک مادرم به همه
مادران عزیز تقدیم کنم.

مادرم امشب نهایت متشکر را بر سر من گذاشته. اولین
باری است که به خاطر دل من، دل فرزندش، با ویلچر به
اینجا آمده چون همیشه مادرم از اینکه روی ویلچر
باشد خجالت می‌گذاشت؛ ممنونم که به خاطر من لطف
کردی به اینجا آمدی و این خجالت را به جان خریدی و
من به وجود نازنین تو افتخار می‌کنم.

بَر ذری هر کییبه نوشته هر جا کو ننا ذیو بهشته

مادرم که مدت‌ها پیش به بیماری مبتلا شده بود را
پروفسور فرهاد ملک نجات دادند و خیلی زود به داد ما
رسیدند من و خانواده‌ام تا ابد مدیون و وام‌دار آقای دکتر
هستیم و بارها و بارها آقای دکتر بدون چشم داشت به
خانه مادر تشریف آوردند برای مداوا و اجازه ندادند ما
مادر را به مطب ببریم.

ما باید به وجود انسان‌هایی مثل آقای دکتر ملک در راه
آسمان و همچنین در شهر سمنان افتخار کنیم و اینکه در
جمع ما حضور دارند به خودمان بیایم.

و اما اتفاقی افتاد در زندگی من که باعث شد این
شب آسمانی رقم بخورد؛ ما جمعی دوستانه داریم در
دقتر جناب آقای مسعود سلامتی و گاه‌گاهی
دورهم جمع می‌شویم.

یکبار از روزهایی که به این دقتر می‌رفتم خانمی پیر
روی پله جلو در رویدی نشسته بود و گلیسی می‌کرد
دو پسر بچه دورگرد با گونی‌هایی از کازتن و نایلون بر دوش،
یکی حدود ۱۰ سال و دیگری ۵ یا ۶ ساله، پیش روی من بودند
بمحض دیدن این خانم پسر بچه‌ای که بزرگتر بود دستش
را به جیب برد و یک دهه‌زار تومانی مجالیه را که به
نظرم می‌رسید تنها موجودیش بود. کف دست پیرزن
گذاشت.

از تماشای این صحنه حیرت کردم و منقلب شدم. تا
مدت‌ها ذهنم درگیر این قضیه بود که اگر پول نقد در
جیب داشتم، چه مبلغی کمک می‌کردم؟ حداکثر
همین دهه‌زار تومان، تازه با هزار تا اما و اگر...

آن روز بسیار منقلب به جمع دوستان پیوستم و اشک‌ریزان
ماجرای ما را به دوستانم گفتم؛ ظهر وقتی با آن حال پریشان
به خانه آمدم، خانم پرسید چه اتفاقی افتاده است؟
دوباره بغضم ترکیب و آنچه گذشته بود را برای ایشان نیز
تعریف کردم.

از آن پس با چند اسکناس ۵۰ هزار تومانی و ۱۰۰ هزار تومانی
در جیب، چشمم دنبال پسر بچه‌ها بود تا با پرداخت آن به
آنها شاید بتوانم خود را قدری آرام کنم ولی هرچه بیشتر
می‌گشتم، بیشتر ناامید می‌شدم.

تا اینکه در نیمه‌های شبی عنوان قصه‌ای در کتاب خانم عرفان
نظر آهاری، از ذهنم عبور کرد؛ هر روز پیامبری از کوحه ما
می‌گذرد. بلافاصله پس از آن به یاد دل‌نوشته‌ای از
خودم اقدام «دم‌بمدم منظر قاصدک ناز توام، شب تنهایی‌هام»
پی‌بردم این بچه‌ها من را اشارت دادند به اینکه باید از آنچه
دل‌بسته‌ای، دل بکنی و قدم بزرگتری برداری.

فکر کردم، دیدم بزرگ‌ترین دل‌بستگی من در این دنیا
همین کارهای آپرنگ من است. به‌یکباره دل‌کندم و
آرام گرفتم. این دو پسر قاصدک‌های پیامبر من بودند

که یک‌روز از زندگی من عبور کردند و برای همیشه در
زندگی من ماندگار شدند.

آن بچه احساس هم‌دردی کرد با آن پیرزن، چون تجربه
زیست مشترکی با او داشت. به‌همین دلیل تمام
دلاری خود را یکجا به او کمک می‌کنم و این خیلی زیباست.

برای هنرمند واقعی، درد تمام عالم، درد اوست. هنرمند
کسی است که فرادینی و فرامرزی فکر می‌کند و با

مرگ یا قتل هر انسانی در هر جای دنیا درد می‌کشد.
**ما خلیفه خدا بر روی زمین هستیم
بی قید و شرط.**

هنرمند کسی است که فرادینی و
فرامرزی فکر می‌کند و درد
تمام عالم، درد اوست.

چند سال پیش نمایشی دیدم از استاد رحیم موسوی
که اسم این نمایش را به‌خاطر ندارم اما جمله‌ای
بسیار عالی داشت که در روح و ذهن من تأثیر
گذاشت و می‌گفت: کل خاک دنیا ارزش این را ندارد
که حتی یک انسان بخاطرش کشته شود و جان
خود را از دست بدهد. ایده‌آلیست بودن یعنی
همین. هنرمند کمال گراست و هر جای دنیا که باشد
همین عقیده و فکر را دارد و به ایده‌آلی فکر می‌کند

که متأسفانه هرگز اتفاق نمی‌افتد.
سال گذشته سفری به باکو داشتیم و به قبرستان
شهدا رفیم. این قبرستان دو مرتبه داشت یک مرتبه
بالتر و یک مرتبه پایین‌تر. راهنما به ما
گفت بالاترین مقام مخصوص افرادی است که در
جنگ مشارکت نداشتند و در کنار همسر و فرزندان
خود بودند و یکبار با بمب و یا موشک که به
خانه‌شان زدند، بی‌گناه شهید شدند.

اینجا از نظر ما مقام ارجح‌تری نسبت به کسانی دارند
که خودش جنگ را انتخاب کردند و در جنگ
مشارکت داشتند.

تشکر می‌کنم از جناب آقای احمد صدیقی مدیرعامل
محترم بنیاد نیکوکاران راه آسمان که لطف کردند و
به بنده این اجازه را دادند در کار خیر سهیم باشم و
مشارکت داشته باشم در این امر. تشکر می‌کنم از
حضور شما عزیزان و همچنین جناب آقای بشارت
بزرگوار که تاتار خودشان را امشب تعطیل کردند و به
ما این اجازه را دادند که این مراسم را برگزار کنیم.
صمیمانه تشکر می‌کنم.

کل خاک دنیا ارزش این را ندارد
که حتی یک انسان بخاطرش
کشته شود و جان خود را از
دست بدهد.

سخنرانی استاد ادیب جناب دکتر رشید کاکاوند در آیین افتتاحیه نمایشگاه نقاشی آپرنگ "به رنگ آسمان"

من درد تو را ز دست آسان ندهم

دل برنکنم ز دوست تا جان ندهم

از دوست به یادگار دردی دارم

کان درد به صدهزار درمان ندهم

درد بر شما،

بسیار خوشحال و خرسند و بسیار ذوقزدهام که در این محفل و در خدمت شما بزرگواران هستم، جمعی بسیار دوست‌داشتنی، یکی از معدود دفعاتی‌ست، اگر نگوییم تنها باری‌ست، که فکر می‌کردم که چه می‌خواهم بگویم! تا چیزی به این جلسه اضافه کرده باشم. آن قدر امشب و این جلسه پر بار است و آن قدر آدم‌های صادق، شاخص و دوست‌داشتنی اینجا هستند و آن قدر کار بزرگ از دست شما عزیزان ساخته است که ...

پس از صحبت‌های جناب طاهریان عزیز، صحبت‌های جناب صدیقی عزیز، من واقعاً فکر می‌کردم بروم بالا و چه بگویم که چیزی گفته باشم و دلبری کنم!

مردم هم بگویند کاکاوند آمد، چقدر خوب بود؛ خوب‌ها را شما از قبل تجربه کرده‌اید. ضمن اینکه به آقای صدیقی گفتیم: شما همه خوب‌های

دنیا را جمع کرده‌اید دور خودتان، این است که ما هر جا می‌رویم، آدم خوب نمی‌بینیم؛ چون همه اینجا هستند این کار راه آسمان که واقعاً نام قشنگی هم دارد، کار کوچکی نیست و تا این لحظه هم اگر کاری شده، واقعاً کار بزرگی بوده که فقط از دست توانای شما برمی‌آید. با صداقت و با تمام احساسم خدمت ایشان گفتم؛ وقتی رفتم و مجموعه را دیدیم، (البته ایشان می‌خواستند دل من را آب کنند و بگویند: بین ما چه داریم!!!) گفتم کاش یک‌هزارم درصد در حوزه‌ای که به درد شما بخورد، کار بلد بودم و کنار شما قرار می‌گرفتم. این را با تمام وجود گفتم و در مقابل شما که آن قدر خوبید، تعارف هم نمی‌کنم.

این کار راه آسمان که واقعاً نام قشنگی هم دارد، کار کوچکی نیست و تا این لحظه هم اگر کاری شده، واقعاً کار بزرگی بوده که فقط از دست توانای شما برمی‌آید.

باید بگویم زمانی که تابلوهای استاد طاهریان را دیدم، جدا از اینکه هنرشان درجه یک است وقتی خودشان درباره تابلوها حرف می‌زدند، حرف‌هایشان می‌توانست تابلویی باشد، در کنار نقاشی‌هایشان خیلی قشنگ حرف می‌زدند و خیلی شعر پشت حرف‌ها و کلامشان بود. هنر می‌تواند کاملاً غریزی باشد. می‌تواند از پیر قندلق باشد. یک نفر می‌تواند دستی در هنر داشته باشد و کارهای خیلی قشنگی هم انجام دهد. تابلو بکشد، ساز بزند یا هر کار هنری دیگر ... اما با تاریخ و فرهنگ، به تعبیر دوست عزیزمان که گفتند: "ما به تمام دنیا کلام و شعر صادر می‌کنیم"، بینش ایرانی از ما توقع دارد که در هر اثر هنری پشت‌توانه شعر و فرهیختگی داشته باشیم. یک آدم خوب می‌تواند یک اثر خوب خلق کند. در خیلی جاها این تئوری هست که رابطه بین اثر و صاحب اثر را نباید جستجو کرد. شاید واقعی باشد ولی آن حقیقتی نیست که ما جستجو می‌کنیم. ما از هنرمند توقع داریم آدم بزرگی باشد و وقتی آدم بزرگی‌ست، می‌شود هنرمند، یعنی در مجال‌های تاریخی کارهای درست و بزرگی انجام دهد.

توقعی که به عنوان انسان فرهیخته در روزگار خودمان از هنرمند داریم، آن شخصی که این توقع را برآورده می‌کند، اوست که می‌شود هنرمندی بزرگ و در حافظه ما می‌ماند و دلمان می‌خورد که کارش را بررسی کنیم و با آثارش مواجه شویم.

آثار و صحبت‌های استاد طاهریان بی‌نظیر بود و احساساتش کاملاً واقعی و در دستانش بود همین‌طور که در آثارش مشخص است و در نقاشی‌هایش نمایان. این تابلوهایی که من اینجا دیدم واقعاً ثروتی بزرگ برای یک فرد است، اصلاً می‌شود زندگی‌ها را با آنها راه انداخت؛ ولی این‌جور با سخاوت ببخشی؛ این یعنی فرهیختگی، این یعنی دل بزرگ، دلی که برای انسان می‌تپد، نه چیزی جز انسان، که تبعات انسان هم، همه صفت‌های خوب بشر است.

به قول حافظ بزرگ:

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

۱۱

**آثار و صحبت‌های استاد طاهریان
بی‌نظیر بود و احساساتش کاملاً واقعی و
در دستانش بود همین‌طور که در آثارش
مشخص است و در نقاشی‌هایش نمایان.**

شگفتا که درد حافظ هم‌جنس درد ماست، حافظ دردی دارد که ما ششصد سال بعد همان درد را داریم. چه جهانی را تجربه کرد حافظ که چنین حرفی زد؟ حافظی که نفرین می‌کند سرزمینی را که نمی‌داند آدم‌های خویش کی‌بند و آدم‌های بدش کیان؟

همای گو مفکن سایه‌ی شرف هرگز

بر آن دیوار که طوطی کم از زغن باشد

در دیاری که طوطی و زغن یک ارزش دارند، طوطی خوش‌رنگ و خوش‌صدا با زاغ بدصدای سیاه، طوطی



که تداومی بهار دارد و زغن که تداومی زمستان، وقتی ارزششان جابهجا می‌شود و طوطی مرتبه‌اش پایین‌تر از زغن می‌شود، حافظ می‌گوید: همای گو مفکن ... او پیش‌بینی می‌کند که چنین مملکتی به سعادت نمی‌رسد و با فعل امر "گو" فکر می‌کند دارد نفرین هم می‌کند و می‌گوید به سینه‌اش و می‌گوید: "الهی خوشبخت نشود سرزمینی که در آن زاغ مرتبه‌اش از طوطی بالاتر باشد" و این درد بشر است.

من اینجا آدمم که از حال خوب تعریف کنم و حال شما را بهتر کنم؛ اما مقدمه می‌گویم از غصه هرچند شما به واسطه اینکه بلید غصه بخورید ممتاز هستید از دیگران. بسیاری آدم‌هایی، چند هزار برابر شما و هیچ دردی از هیچ زخمی در دلشان نیست و سرور می‌کنند دردهای جهان را با لیخند و جشن‌های خودشان را برپا می‌کنند و آرامش فردیشان را دنبال می‌کنند.

ابتدای صحبتیم رباعی منسوب به مولانا را خواندم که در ستایش درد بود. مجذوب تیریزی بیت بسیار قشنگی دارد که می‌گوید: (اشاره به مثنوی مشهور آتش در نیستان)

مرد را دردی اگر باشد خوش است

درد بی دردی علاجش آتش است

این درد منظورش دغغه انسانی است. یعنی هوش بشر باید به همه چیز دنیا عکس‌العمل انسانی نشان دهد و به این می‌گویند درد آشنایی. در داستان خسرو و شیرین، در انتهای داستان، آخرین لحظاتی که شیرین بر جنازه خسرو سپری می‌کند، از عشق و وفاداری که نسبت به عاشقش دارد، خنجر به پهلویش فرو می‌کند. شیرین بر جنازه خسرو آخرین نفس را می‌کشد. آخر این قصه خیلی درد دارد. نظامی که خودش این قصه را تعریف می‌کند، از آخر داستان خوشش می‌آید و از کاری که شیرین می‌کند. در توصیف و ستایش شیرین می‌گوید:

نه هر کوزن بود نامرد باشد

زن آن مرد است کوبی درد باشد

در اینجا نظامی از نظر جنسیتی و شخصیتی افراد را دو دسته می‌کند و معتقد است که آدم‌ها یا مرد هستند یا نامرد، نامرد بودن با زن بودن یکی نیست. یعنی اینجا شیرین از نظر نظامی که کار عاشقانه و فداکارانه‌ای کرده، از نظر شخصیتی مرد است.

اینجا هم منظور ما درد است ما دو طرف این ماجرای راه آسمان، درد داریم؛ درد بیماری سخت سرطان که به شکل عجیبی رو به گسترش است. چون عموماً دیر به سراغش می‌رویم و درمان را دیر شروع می‌کنیم و از آن غافل می‌شویم و روزی متوجه می‌شویم که تون مقابله با آن نیست، اسم سنگینی دارد و تجربه‌های ترسناکی هم از آن داریم که البته درد بزرگی هم هست، و این طرف ماجرا دردیست که در آدم‌های بزرگی مثل شما گل کرده است و از جنس همین دردیست که گفتیم در ادبیات ستایش شده است. انسان بودن را منوط کردند به درد داشتن. آدم بی‌درد، آدم تصور نشده است. چون این دغغه انسانیست و این حساسیت عاطفی و شخصیتی نوع بشر به دیگران و جهان اطرافش و حتی نسبت به طبیعت، محیطزیست و گیاهان و موجودات زنده دیگر است.

فقط می‌خواهم دردهایتان را مقدری صدا کنم. هرچه دردتان بیشتر باشد، امشب شب قشنگتری می‌شود. نه به این معنا که دوست دارم شما درد داشته باشید، به این معنا که آرزو می‌کنم آدم‌های درد و دغغه باشید نه درد جسم.

عادت دارید برایتان شعر بخوانم، حرف‌های قشنگ بزنم و حالتان را خوب کنم. البته که خودم هم دوست دارم، اما وقتی حالم خوب نباشد خیلی نمی‌توانم زیبایی‌های هنر و ادبیات را برایتان نمایان کنم؛ فکر می‌کنم همین خوب‌کردن حال دیگران با شعر و مواجه‌کردن مردم با هنر، کار خیر محسوب می‌شود و من تمام عمرم برای این کار تلاش کردم.

وقتی صحبت‌های استاد طاهریان را شنیدم، کیف کردم. راه آسمان از ابتدا من را به وجد آورد. ولی وقتی خارج از این سالن و یا بهتر بگویم خارج از این شهر، جهان ما بتواند آدم‌هایی مثل شما را تکثیر

کند؛ آدم‌های نیک، آدم‌هایی که به احسان و به انسان، متمرکز هستند و توجه می‌کنند را بیشتر کند. آن‌وقت احساس سعادت عمومی به همه دست می‌دهد و من آرزو می‌کنم آن روز را

حکایتی در بوستان سعدی هست که می‌گوید: جوانی را دیدم داشت می‌دوید و گوسفندی به دنبالش؛

به ره در یکی پیشم آمد جوان

به تگ در پیش گوسفندی دوان

بدو گفتم این ریمان است و بند

که می‌آرد اندر پی‌ات گوسفند

سبک طوق و زنجیر ازو باز کرد

چپ و راست پوییدن آغاز کرد

هنوز از پیش تازیان می‌دوید

که جو خورده بود از کف مرد و خوید

چه باز آمد از عیش و بازی به جای

مرا دید و گفت ای خداوند رای

نه این ریمان می‌برد با منش

که احسان کمندیست بر گردنش



"احسان کمندی است بر گردنش" غیر از اینکه کار خوب، جان آدم را نوازش می‌کند، پاداش کار خوب همان احساسی است که بعد از کار خوب به آدم دست می‌دهد.

غیر از این، احسان کردن، پیوند آدم‌ها را محکم می‌کند و سنت دلبستگی را گسترش می‌دهد. آدم‌ها خیلی سریع خوبی را می‌گیرند و گسترش می‌دهند. قصه مشهوری است که یک نفر در بیان می‌رفت. شخصی با اسب آمد و دید که او خیلی خسته و ناتوان باری را با خود روی زمین حمل می‌کند. از اسب پیاده شد و با او همدردی کرد و گفت بیا از اسب با هم استفاده کنیم.

احسان کردن، پیوند آدم‌ها را محکم می‌کند و سنت دلبستگی را گسترش می‌دهد.

وقتی مرد سوار اسب شد، به تاخت دور شد؛ صاحب اسب که این صحنه را دید که از اعتماد و احسانش سواستفاده شده، دنبالش دوید و گفت پشتم به تو چه می‌گویم، جایی نگو این کار را کردی که سنت احسان از بین نرود و آدم‌ها بتوانند بهم اعتماد کنند.

گاهی این احسان من و شما، غیر از آن هدف‌گیری مستقیمش که خیلی هم فایده دارد، احساسی را گسترش می‌دهد و جهان ما را درست می‌کند.

من به این اعتقاد دارم که خوبی می‌تواند سرایت کند و گسترش پیدا کند. شما خیلی خوب هستید. به شما تبریک می‌گویم و امیدوارم جامعه انسانی ما این لیاقت را داشته باشد که بتواند خوبی را از شما یاد بگیرد و در خودش پراکنده کند.



گاهی این احسان من و شما، غیر از آن هدف‌گیری مستقیمش که خیلی هم فایده دارد، احساسی را گسترش می‌دهد و جهان ما را درست می‌کند.

به خاطر دل استاد طاهریان هم که شده، غزلی از حافظ بخوانم و بعد حرف را تمام کنم.

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد

نفس به بوی خوش مشکبار خواهم کرد

به هرزه بی می و معشوق عمر می‌گذرد

بطالتم بس از امروز کار خواهم کرد

هر آبروی که اندوختم ز دانش و دین

نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد

چو شمع صبحدم شد ز مهر او روشن

که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت

بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد

صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل

فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ

طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

حافظ هم به ما گفت که عاشقی کنید و جواب ما را در این لحظه و امشب داد و کار عاشقانه را تأیید کرد. امیدوارم امشب در این کار خیر، من هم بتوانم سهمی باشم.

من واقعاً تحت تأثیر شما قرار گرفتم بهطوری‌که نتوانستم آدم همیشگی باشم.

کار بزرگی که در راه آسمان انجام می‌شود، بسیار بزرگ است و من در کمتر جایی دیده‌ام. صرفاً کار انسانی است و من به شوق آمدم تا در این کار انسانی سهمی باشم.

امیدوارم کار خوب، احسان، انسان‌بودن و راهی را که تا امروز رقیب، ادامه دهید و من هر بار که از شما خبری گرفتم، دلم پرشوق شود و آرزوهای خوبی که برایتان دارم را همین‌طور در ذهنم تکرار کنم. پاینده باشید.



کار بزرگی که در راه آسمان انجام می‌شود، بسیار بزرگ است و من در کمتر جایی دیده‌ام. صرفاً کار انسانی است و من به شوق آمدم تا در این کار انسانی سهمی باشم.



در گلستانِ خیال

گلگشتی در آبرنگ‌های استاد محمدرضا طاهریان

سید محمود افتخاری

همراه می‌شویم با چشمانی از مهر در کوچه باغ‌های خیال ناب هنرمند.

پرسه‌ای با نسیم پالیزی در گلستانی که احساس نقاش آفریده است. آنجا که عشق رنگ امید بر تن غزل‌واره‌های گل نشانده

سبز، زرد، آبی، قرمز و ... وه که رنگ‌های خدا چه بهاری در فصل خزان می‌آفریند. بهار، بهار دل نقاشی هنرمند. رویش گل و گیاه بر کویر کاغذ

رنگین‌کمان پالیز با عطر آشنای بهار، اینجا و در این مکان آشنا، دفتر شعری گشوده، در باغ آبرنگ نقاشی با شور آفرینش، مجلسی از زیبایی و طراوت آراسته و پیراسته است.

نمایشگاه آبرنگ محمدرضا طاهریان، هنرمند نام‌آشنای شهر که گفت:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن (حافظ)

ما اینک همه‌تن چشم شده به دیدار آمده‌ایم. به تماشای گلزار استاد که چنین شکفته است.

قاب‌های سفید به سپیدی دل نقاش. در گلستان خیال، نسیم را سفارش عطر گل دادن، این اعجاز قلم و رنگ است، اعجاز انسان هنرمند.

به نظر نگارنده این سطور توصیف هنر و جایگاه و مرتبت آن در تاریخ هنر، بدون شرح تفکر و اندیشه و

۶۶

در گلستان خیال، نسیم را سفارش عطر گل دادن، این اعجاز قلم و رنگ است، اعجاز انسان هنرمند.

دیدگاه انسانی و متعالی هنرمند بی‌فایده است و راه به جایی نمی‌برد. به قول آن فرزانه که گفته است:

آدم‌شدن چه مشکل!!!

حال با این نگاه که اثر هنری در هر درجه و مقام بی‌پشتوانه و تشخیص انسانی و معرفی هنرمند نمایش یک تکنیک می‌تواند باشد. می‌خواهم بگویم که هنر جدا از شخصیت هنرمند می‌تواند فقط فقط مقوله‌ای تکنیکی و تجربی صرف بوده، تنها بخشی از زیبایی و زیبایی‌شناسی بصری را در بیننده بیدار می‌کند و فاقد روح هنری است و تأثیری زودگذر بر مخاطب دارد.

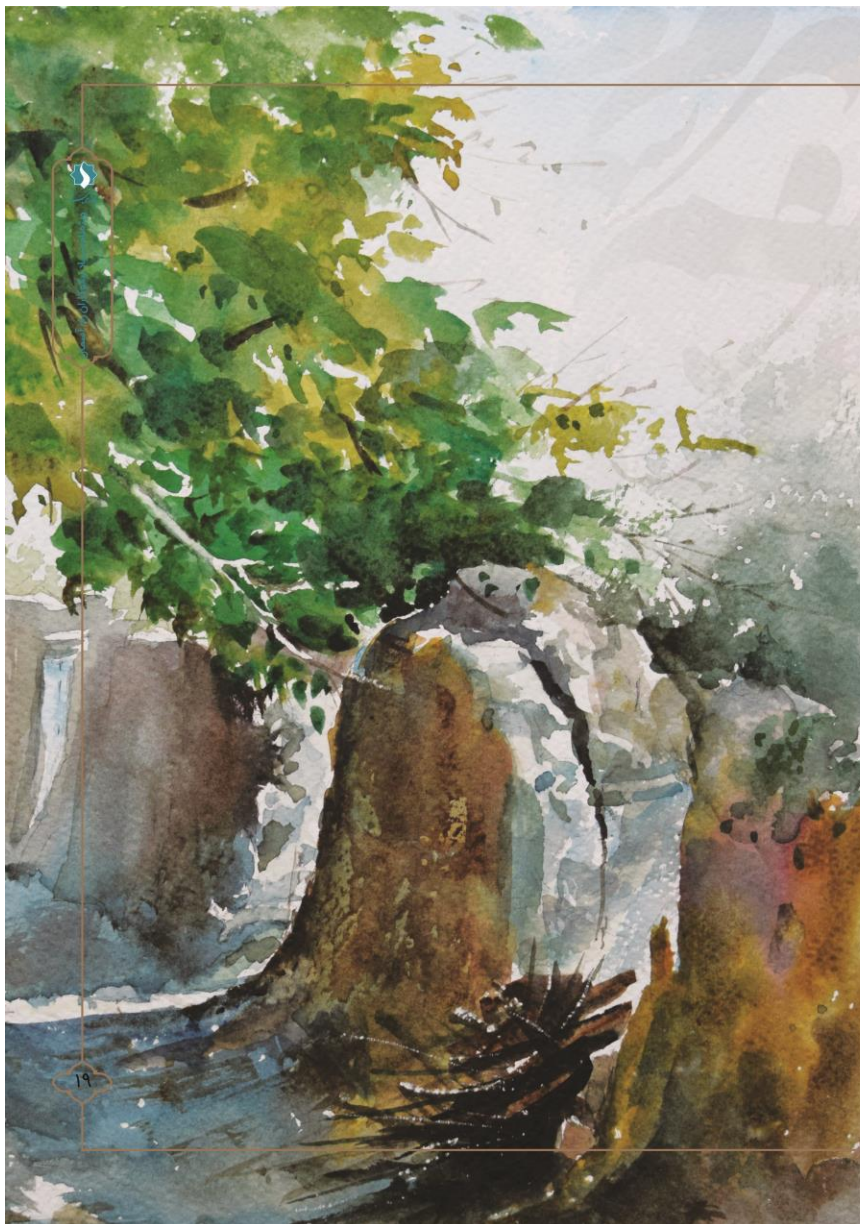
اما آنجا که این ساختار فنی و حرفه‌ای و مهارتی با روح و جان انسان هنرآفرین درهم آمیزد و از اندیشه انسانی هنرمند سریراب شود، اثری خواهد شد تأثیرگذار و فراموش‌نشدنی که در عمق روح و جان مخاطب می‌نشیند و اثرات روحی و حسی خوب و نیکویی آن همیشه و گاه تا ابد در ذهن بیننده خواهد ماند.

در واقع اینکه فلاسفه کلاسیک گفته اند: هنر فضیلت است و نیکویی سخنی نغز و ارزشمند است و تعریفی دقیق از هنر!

اساساً واژه "هنر" در اوستا و زبان پهلوی از دو بخش هو و تر ساخته شده، هو به معنی خوب و نیک و نیکویی و تر به معنی توان به‌کار رفته است. بنابراین در فلسفه هنر همواره هنر فضیلت شمرده می‌شده است.

با این مقدمه به تماشای آثار هنرمند می‌نشینیم. در نقاشی‌های استاد محمدرضا طاهریان آنچه چشم‌نواز و دلنشین است، روح آرام و طبع لطیف و احساس انسانی و عرفانی نقاشی‌هاست که بیننده را به تحسین و تکریم نقش‌ها و می‌دارد و زیبایی و خوبی و نیکویی را در چشم جلوه‌گر می‌سازد.

نوعی شاعرانگی در نقش‌ها و رنگ‌ها و ترکیب آن در نگاه اول بیننده را به تفکر و می‌داند. گل‌ها در بیان هنرمند گاه زیباتر از گل‌های طبیعی جلوه‌گر می‌شوند و به نوعی به جاودانگی راه می‌یابند. تا تماشاگر بتواند با خاطرمای خوش در این باغچه‌ی زیبایی سیروسالوک کند.



از جنس همان سلوکی که استاد بهنگام نقاشی به نقش درآورده و تجربه کرده است.

محمدرضا طاهریان نقاش و شاعر شهر ما، در سال ۱۳۳۴ چشم به جهان گشود. از نوجوانی نگاهش به جریان هستی و زندگی نگاهی عمیق و احساسی بود و در ناخودآگاه ذهنش در جستجوی عناصری از زیبایی به دنبال مسیری بود که بتواند به چشم انداز دلخواهش دست یابد. چشم‌اندازی که بتواند به آرامشی درونی و خلوتی شاعرانه راه یابد.

زندگی در میان مردمی از جنس خودش و آدم‌هایی که در شهر و محله و کوچه آرام و بی‌بهاهو در پی کسب روزی حلال، عمر را به راستی و درستی و صداقت سپری می‌کردند سبب می‌شد که روح حساس و چشمان جستجوگرش به کشف عمق و معنای زندگی مردمان نجیب و آبرومند اطرافش برسد و جوانی درآشنا و اهل دل شود. شاید این رابطه‌ها نخستین جواهرها و خطوط جاده تکامل و تداوم اخلاق و صفات انسانی و نجابت او را رقم زده باشند.

بدین‌ترتیب محمدرضا، بیش از آنکه در اندیشه روزمره‌گی و گذران زندگی خودش باشد به اطرافیان و آدم‌های دور و نزدیک خودش اهمیت می‌داد. بدین‌گونه بود که خوی‌وخصلت مردمی و انسانی و شخصیت هنری‌اش را رقم می‌زد و او را هنرمندی از جنس مردم کوچه و بازار توصیف می‌کرد؛ این نوشته اساس و بن‌مایه همه آن چیزی است که بنده کمترین را واداشت تا از ایشان به عنوان استاد محمدرضا طاهریان نام ببرم. عنوانی که به‌راستی شایسته آن است. طاهریان استاد در مرام و معرفت و استاد در هنر.

محمدرضا طاهریان از حدود پانزده سالگی پا به عرصه هنر می‌گذارد که حاصل آن نخستین نمایشگاه ایشان در کتابخانه عمومی سمنان بوده است.

بعدها در سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۲ در محضر یکی از نوابغ گمنام هنر نقاشی رنگروغن، استاد محسنی کرمانشاهی به شاگردی نشست و با تلاش و کوششی وصف‌ناپذیر از تجربیات و آفرینش‌های هنری استادش بهره‌بر گرفت. شاگردی در خدمت استاد محسنی کرمانشاهی توانست او را در بیان احساساتش به زبان رنگ و نقش‌پیری کند و به ظرافت‌های نقاشی حرفه‌ای و هنرمندانه واقف شود.

طاهریان در آموختن راز و رمز هنر نقاشی هیچ دقیقه‌ای را فروگذار نمی‌کرد.

استاد طاهریان دوسه سالگی را در مکتب استاد جواد سلیمانی به تعلیم نقاشی پاستل پرداخت و در آن زمینه به استادی رسید. نگارنده این نوشته به خود اجازه می‌دهد به عنوان کسی که حدود چهل سال است به تماشای آثار هنری ارزشمند و موزونای در سطح جهان مشغول است اظهار کند که نقاشی‌های پاستل استاد طاهریان در حد و اندازه بهترین نقاشی‌های پاستل می‌تواند ارزیابی شود و سرانجام آنکه در طی این مراحل و سال‌ها آنچه همواره ذهن خلاق و چوینده استاد را به خود مشغول کرده بود ذوق آزمایی و آموختن نقاشی آبرنگ بود. هنری که به زیباترین و سریع‌ترین شکل ممکن می‌تواند مهارت و قدرت قلم هنرمند را در این عرصه که عرصه بیان احساس و خلوت دل هنرمند است به نمایش بگذارد.

استاد طاهریان در نقاشی تکنیک آبرنگ تحت تأثیر آثار استاد غلامحسین زمردی است و به‌حق که توانسته در این زمینه دشوار اما بسیار موفقیت‌آمیز را تجربه و به تصویر بکشد و خلاصه آنکه در یک نگاه حاصل نزدیک به چهل سال عاشقی به هنر و طی فراز و نشیب‌های دشوار و جان‌فرسا، آثار او در آفرینش‌های هنری‌اش از نقاشی رنگروغن گرفته تا پاستل و آبرنگ نمایشی تحسین‌برانگیز و دلنشین و ارزشمند از هنرنمایی استاد است که باید گفت او آبرو و اعتبار هنر در این دیار است و توانسته از خود نامی نیک و هنری ماندگار به یادگار گذارد.

۶۶

او آبرو و اعتبار هنر در این دیار است و توانسته از خود نامی نیک و هنری ماندگار به یادگار گذارد.

با آرزوی سلامت و تداوم هنرنمایی‌های استاد در هنر و زندگی

۱- کتاب فلسفه‌های برای هنر ایرانی، صفحه ۱۶ و ۱۷ انتشارات فرهنگستان هنر، تألیف محمود خانی



به رنگ آسمان

غلامرضا سماوی

**“نقشی که رنگ بست ز بالا مبارکست
“مولانا”**

۱- آب؛ آب در فرهنگ ما ایرانیان عنصری مقدس و نشانی از روشنی و پاکی است. زلالی را به آب تشبیه و روشنایی را از وجودش طلب می‌کنیم. هرچا از آب می‌گوییم، آبادانی و زندگی را به ذهن می‌آوریم. به کردار آب، روانه می‌شویم؛ تا قرار یکجا نشستن را از سر بیرون کنیم.

۲- **آبرنگ:** رنگ‌های آبرنگ در مقابل رنگ دیگر مواد که جسمی‌ست، از رنگ‌های روحی‌ست. سبک، زلال و شفاف بر کاغذ روان می‌شود. روشنی‌اش را از آب می‌گیرد و لطافتش را از دست‌ان نقاش. دویدن رنگ‌ها در بستر خیس کاغذ به آبرنگ کیفیتی رها، و روحی آزاد می‌بخشد آن‌گونه که از قید قرار جهان واقع به بی‌قراری سیال اتفاق در ذهن پناه می‌برد.



**دویدن رنگ‌ها در بستر خیس کاغذ
به آبرنگ کیفیتی رها، و روحی آزاد
می‌بخشد.**

۳- **محمدرضا طاهریان:** محمدرضا طاهریان را باید نقاشی خودآموخته دانست. نه آنکه هیچ آموزشی ندیده باشد. اما آنچه خود جستجو کرده و آموخته، فراتر از چند سال تجربه‌اندوزی نزد نقاشی دیگر است. در دهه هفتاد، قریب شش سال، راه سفر به تهران را برای آموختن نقاشی برخورد هموار می‌کند تا در هوای تازهای از جهان رنگ‌ها نفس بکشد. امروز در دهه ششم زندگی، تکنیک را آموخته، مواد را مهار کرده، بعد از سیر دیگری به خود بازگشته است، به خودی شاعر، مهربان، بی‌پیرایه

و مردم‌دار.

۴- **به رنگ آسمان:** به رنگ آسمان مجموعه‌ای از آثار آبرنگ محمدرضا طاهریان است که در بازه زمانی چندساله خلق شده است. موضوع اصلی آثار مناظر طبیعی و گل است. برخی آثار به خاطر خصوصیات ذاتی آبرنگ در ابعاد کوچک و برخی دیگر با تسلط نقاش بر کارماده خوش، ابعاد بزرگتری به خود گرفته است.



**دویدن نورها و رنگ‌ها در دل همدیگر
بر بستر مرطوب کاغذ، به آثار، لطافتی
شاعرانه و ماهیتی چشم‌نواز می‌دهد.**

اغلب منظرها فضایی ذهنی و خیالی را تداعی می‌کند و به‌نظر می‌رسد بیشتر ساخته خیال نقاش است تا منظرهای بیرونی. این مسئله وقتی پررنگ می‌شود که انتخاب درست مواد به نقاش بیاری می‌رساند تا دنیایی از رنگ‌های درخشان و نورهای رنگین بسازد. دویدن نورها و رنگ‌ها در دل همدیگر بر بستر مرطوب کاغذ، به آثار، لطافتی شاعرانه و ماهیتی چشم‌نواز می‌دهد. نقاش به ما اطمینان می‌دهد، از پس هر تاریکی، نوری را لمس می‌کنیم، از رنگ سایه‌ها می‌گذریم و به همنشینی رنگین گلبرگ‌ها می‌رسیم تا آنجا که در امتداد قدم‌های خیس قلم، سبزه‌ای را به تماشا می‌نشینیم.

گل جلوه دیگری از بازی شاعرانه نقاش با رنگ و نور است. جدای از لطافت وجودی گل، انتخاب رنگ‌های موزون؛ هم‌آمیزی فرم‌های سیال، و حرکت رویه بالای رنگ‌بها، کششی حسنی در ما برمی‌انگیزد تا از سکون زمین به آشوب ابرهای آسمان آبی سفر کنیم ... همراه با نقاشی مهربان و صمیمی ... در روشنی آب و آفتاب و رنگ، باشد که ما نیز رنگ آسمان بگیریم.

**رنگ او یافت، از آن روی چنین خوش رنگست
بوی او یافت، کز او بوی وفا می‌آید
“مولانا”**

کتابخانه
۹۰

تابلوهای پهبستی در راه آسمان

علی دولتیان

زیباترین گل‌های عطرآگین قلب مالمال از عشق و محبت استاد محمدرضا طاهریان، شاعر، نقاش و هنرمند سمثانی، پروانه‌های سبکبال نشئه شهید ایثار را به راه آسمان گشادند.

راه آسمان سمنان در غروب پنج‌شنبه، بیست‌وهفتم مهرماه سال ۱۴۰۲، ستاره‌های پر فروغ فراوانی را تا پاسی از شبی خاطره‌آمیز، به نظاره اعجاز ماه و خورشید فراخوانده بود.

طلابه‌داران مهربانی‌های سرزمین عشق، دکتر فرهاد ملک رییس هیئت‌امنا، احمد صدیقی مدیرعامل، دکتر امیر فامیلی، دکتر حمیدرضا ناظمیان و دکتر رشید کاکاوند همهمه گویی هم‌ما با ساز و صوت استاد فولادی آیه‌های متبرک ایثار و از خودگذشتگی را تلاوت می‌کردند تا بازهم معجزه‌ای درگیرد تا بازهم بیماران دیگری مثل آن کودک معصوم «امیرعلی» نام، مهمان ناخوانده وجودش را که ناپهنگام و با نیتی شوم، از پنجره آمده بود، برای همیشه از در برانند و هر صبح با لیخد به زندگی سلام کنند.

حاصل همین صحنه‌های سرشار از مهر و عطفوت و مهربانی بود که سبب شد چشمان نیکبین و زبان غزل‌خوان و بیان غزل‌ساز دکتر رشید کاکاوند همه زیبایی، همه خوبی، همه مهربانی را یکجا ببیند، در سمنان، در دیار مهربانی و مهربانان، در راه آسمان.

در این دیار، پاییز هم که باشد عطر فرح‌بخش نسیم بهاران، شکوفه‌درشکوفه به شما لیخد می‌زند.

سمنان هیچ‌گاه از یادها و خاطره‌ها فراموش نمی‌شود. شاعران و نویسندگان و پژوهشگران از سمنان می‌نویسند، کودکان نام سمنان را در سرودهای دلنواز خود زمزمه می‌کنند.

در این دیار، پاییز هم که باشد عطر فرح‌بخش نسیم بهاران، شکوفه‌درشکوفه به شما لیخد می‌زند.

سمنان با تمام خاطره‌های حال و گذشته‌اش با آسیاب‌های آبی‌اش، توره‌ها، پارا، لتیبار، استخرهای گلی، یهنه و نامسار، سی‌سر، درختان سر به فلک کشیده خیابان منوچهری، ویرانه‌های آتشگاه، مناره بلند مسجد جامع که نوای عشق و دلدادگی را در گوش آسمان زمزمه می‌کنند؛ در آن سوی مرزها، در دیار غربیت، در کشوری چون آمریکا، حتی با نیم قرن دوری و هجران، هنوز هم در قلب بزرگ‌مردی چون دکتر امیر فامیلی شعله‌ور است.

از همین عشق دیرینه در سینه است که اولین تابلوی نقاشی استاد محمدرضا طاهریان در مزایده به مبلغ پانصد میلیون تومان، التیام‌بخش بیماران سرطانی راه آسمان می‌شود.

این حرکت و حرکت‌های دیگری که در غروب پنجشنبه بیست‌وهفتم مهرماه، در سالن تئاتر شهر فرهنگسرای کوشش سمنان نقش بست، تابلوی زیباتری را در نگارخانه قلب‌ها به یادگار گذاشت.

از جمله این که سرکار خانم عابد یکی از شاگردان استاد طاهریان با اهدای دست‌بند طلای خود ثابت کرد که درس ایثار و فداکاری را به‌خوبی فرا گرفته است و تداوم‌بخش نسیم عشق و مهربانی‌ست.

براستی این چه حکمتی‌ست که استاد فرزانه محمدرضا طاهریان حاصل یک عمر زندگی هنری خویش را به‌تمامی، آذین‌بند لیخند چهره دردمندان راه آسمان می‌سازد؟

من گرچه از تکنیک نقاشی و طراحی و خطاطی چیزی نمی‌دانم اما در همان مراسم افتتاحیه از زیبایی کارهای استاد، از رنگ‌های بی‌رنگی در قاب تابلو، از عشق، محبت و هنر به وجد آمدم.

در آن غروب و طلوع فرداهای روشایی و امید و مهربانی، شاید غیر از من افراد دیگری هم بودند که به چندچون کارهای استاد واقف نبودند اما از زیبایی‌های حیرت‌انگیز ایثار عطفوت لذت می‌بردند.

در سال‌های اخیر در آشنایی با برهه‌هایی از زندگی محمدرضا طاهریان، شاهد هنرنمایی بسیار والا‌تری از ایشان بودم که می‌پردازم دیگران کمتر به آن توجه کرده‌اند یا کمتر به آن اندیشیده‌اند. در نقد کوتاهی که پیرامون کتاب کم‌نظیرش «افتو دگته گلین گلینه» نوشته‌ام، اشاراتی داشته‌ام. خوانندگانی که با درک عمیق، این کتاب را بخوانند به زیبایی آن پی می‌برند.

بعلاوه محمدرضا طاهریان با بخشش بزرگی که داشته است در سال‌های اخیر اسقف‌وار به زندگی یک ژان وال ژان ایرانی معنا بخشیده است.

به هنر زیبای دیگر این هنرمند هنگامی پی بردم که در اجرایی برنامه شب‌های تهرای رادیو، از قانون

ناوشتن‌های در میان اقوام و فامیل سخن گفت که در ازدواج‌ها، مهریه نباید جایگزین عشق و محبت و انسانیت شود و در ازدواج فرزندش فقط یک سکه طلا به عنوان مهریه در نظر گرفت. این نکات اگر زیباترین تابلوی نامرئی رنگ آسمان نیست، پس چیست!

تازمترین جلوه عظمت روحی و باطنی استاد محمدرضا طاهریان هم در همین همنشینی راه آسمان نمود پیدا کرد. آن‌هم نه به خاطر مزایده ده‌ها تابلوی نقاشی که درآمد آن در اختیار بنیاد نیکوکاران راه آسمان قرار می‌گرفت و نه به خاطر دل‌بردن از زیباترین و بهترین تابلوهایی که با اتاق‌پذیری منزلش وداع کرده بودند، تابلوهایی که در لحظات شیرین دوره‌های خانوادگی و دوستانه، بارهاوبارها صادقانه و عاشقانه در سالیان متمادی، تحسین و تشویق و تقدیر و ترغیب صاحب‌نظران و خوش‌نظران را در سینه دریایی خویش ثبت‌وضبط کرده بودند.

گرچه همه اینها زیباست اما زیاتر از آن لحظه‌ای بود که استاد با گلویی گریه‌آلود، مادر بر ویلچر نشسته خود را سپاس می‌گفت. مادر نمونه‌ای که در واقع خالق این‌همه زیبایی شده بود. مادر محمدرضا، مادر غلامرضا، مادر ...، مادر ... و همسر مرحوم نکونام زندگیاد محمدرضا طاهریان.

آن‌گاه که استاد محمدرضا طاهریان به روی صحنه رفت سادگی، بی‌پیرایگی، بی‌آلایشی و صداقت در مرام و کلامش موج می‌زد. حاضرین به‌تازده در سکوتی رمزآلود به تماشای قامت بلند کلام او نشسته بودند. کلامی مشحون از انسانیت و آزادی و رهایی، کلامی که هرگز تقلیدپذیر نیست.

مسلماً درصورت آزمون و تقلید از آن، نتیجه جز کلیشه‌ای چروکیده و بی‌روح چیزی نخواهد بود. عظمت واقعی طاهریان در این نوع صداقت دانمی و همیشگی‌اش قابل رویت است.

بی‌شک خاندان طاهریان افتخار بزرگی برای سمنان معاصر است که یاد و نامشان در تاریخ سمنان ماندگار خواهد شد.

اگر طاهریان و طاهریان‌ها راهی راه آسمان می‌شوند در

واقع سال‌ها قبل، حتی قبل از تأسیس بنیاد نیکوکاران راه آسمان در سمنان در مسیر راه آسمان گام‌های بلند زیادی برداشته‌اند و حال چون تشنه‌ای که به چشمه‌ای زلال و گوارا رسیده باشد در این بنیاد اعجاز‌آمیز، عشق آفرین شده‌اند.

این‌گونه بذل‌کنندگان تمام مال‌منال، در بین راهیان راه آسمان بودند و هستند و خواهند بود.

چکسی روایتی از روایت‌های گوناگون آن ثروتمند را شنیده است که به فرزندخان سفارش کرده بود به وقت مرگ، جواری در کفشش قرار دهند؟ فرزندان وصیت پدر را با مسئول کفن‌دفن در میان گذاشتند اما وی گذاشتن جواری را در کفن خلاف شرع و عقل و رسم مرسوم دانست. وقتی اصرار فرزندان را دید به آن‌ان گفت پدرتان مرد عاقل و فرزانه‌ای بوده است که با وصیتش به شما یادآور شد که هیچ کس از مال‌ومنال دنیا نمی‌تواند حتی جواری بی‌ارزشی را با خود به همراه ببرد!

راهیان راه آسمان با عنایت به آموزه‌های دینی و آنچه در مورد آثار ماتقدم و ماتاخر اعمال انسان شنیده‌اند با بیال فطرت پاک و کمال‌جو و زیباخواه خود همیشه مصمم هستند قبل از آن که زمان سفر فرا رسد، تمام آنچه را می‌خواهند با میل‌ورزیت از راه آسمان توشه فردای خویش سازند. باشد که چنین باد!

ستاره‌های شهر ما کنار ماه آسمان

منور است قلبشان به یک نگاه آسمان

خدا کند شکوفه‌ای نیفتد از درخت باغ

به همت ستاره‌ها، به مهر راه آسمان





طاهر باقری

فضایی عارفانه در کنار باغچه‌ای پر از گل

غلامحسین زمردی

بعد از سال‌ها که موفق شدم آثار آبرنگ استاد ظاهریان را مشاهده کنم برایم بسیار خوشحال‌کننده و سرورانگیز بود که با آثاری بسیار زیبا و اجراهای فوق‌العاده راحت و بانشاط برخورد کردم و این جز نشانه‌ای از قلبی پاک و عاشق نیست.

احساس می‌شود از کنار باغچه‌ای پرگل رد شده به فضایی عارفانه و کویرگونه وارد می‌شوی و حس سفری خیالی لحظه‌ای شما را به خود دعوت می‌کند.

رنگهای منظره‌های کویرگونه حس الهامی همیشگی را برای انسان نداعی می‌کند. در این چند خط بیان احساس، قصد نقد نداشتم و آنچه بیان کردم احساس عمیق و صادقانه‌ام بود که از تماشای آثار دوست عزیز و مهربانم به آن دست یافتم.

به امید روزهای خوش کار همراه با رنگ و قلم‌مو و عشق.



روحی شاعرانه و نگاهی عارفانه

مهدی پازوکی

اثر هنری از لحظه آفرینش تا شهود، اتفاقی خلاق و پرتعامل را رقم می‌زند. در مسیر زندگی بشر، آثار هنری مدارکی مکتوب هستند که بر اساس منابع اطلاعاتی، درک چگونگی دریافت‌ها و زیست پیشینیان را میسر نمودند. اثر هنری، مرکزی است دال بر اینکه هنرمند در هر دوره و زمان چگونه تصمیم‌گیری و گزینش داشته، چگونه مفاهیم را آفریده است. هنر، منشا ذهن هنرمند و محصول گزینش‌های انسانی است و این روند بر اساس نیازها و انگیزه‌های هنرمند هدایت می‌شود.

آثار خلق‌شده توسط هنرمند، همواره برای منظور و مقصودی خاص طراحی می‌شود و نقاشی مجموعه‌ای از این تعامل‌ها به حساب می‌آید. آشکارترین تعامل، میان هنرمند و اثر هنری و بیننده اثر رخ می‌دهد. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت مشاهده یک اثر هنری فرآیندی ساده و یک‌سویه نیست، بلکه تعاملی پیچیده است میان عوامل سازنده اثر و پیش‌زمینه مخاطب. هنرمند، با درک هستی و ممارست، احساسات خود را در قالب اثر می‌آفریند و مخاطب را به همراهی و همدلی فرا می‌خواند.



هنرمند، با درک هستی و ممارست، احساسات خود را در قالب اثر می‌آفریند و مخاطب را به همراهی و همدلی فرا می‌خواند.

استاد محمدرضا طاهریان به سال ۱۳۳۴ در سمنان متولد شد. اولین جنبه‌های هنری در مدرسه سپهر و حضور معلمی توانا و دلسوز به نام استاد فردوسیان در کلاس اول ابتدایی، برایش شکل گرفت. هنگامی‌که آن معلم مهربان، با آموزش‌های خاص و به کمک دو گچ سفید و قرمز، تصویری از کتاب فارسی را بر تخته رسم می‌کرد؛ دختری با کوزهای به دوش و سپس حروف و کلمات به نقش می‌آیند و عشق به

یادگیری را آسان می‌کنند، آب، بایا و ... محمدرضا به وجد آمده، جادوی نقاشی در دلش می‌نشیند و خود نمی‌داند که سال‌ها بعد همین نقش‌ونگار اولین معلم کلاس اول، او را با خود می‌برد و سحرش می‌کند.

کلاس هفتم و هشتم را در محضر استاد درخشانی و استاد شریعت‌پناهی سپری می‌کند. دبیرستان صفایی، اولین نمایشگاه طراحی و نقاشی محمدرضا تا بدین‌جا، بدون آموزش سپری کرده، اما درک حال و هوای هنر و نقاشی و خوشنویسی همچنان او را به تولید اثر تشویق می‌کند.

حضور پدری روشنگر و مهربان، برایش نعمتی است، به‌گونه‌ای که دوره نوجوانی او پر می‌شود از خواندن، مطالعه و طراحی، نقاشی و خوشنویسی. محمدرضا در نوجوانی به حمایت پدر و خانواده، خلوتی می‌یابد و کم‌کم مستقل می‌شود.

در و دیوار اتاقش پر می‌شود از اشعار فروغ، اخوان و شعری دلخواهش که خوشنویسی آن اشعار، زینت بخش روح و جسمش می‌شود.

نیمه دوم دهه شصت اولین نمایشگاه خود را در کتابخانه عمومی، به تشویق استاد ابوالمعالی برپا می‌کند و به مدت دو سالی هم در اداره ارشاد به آموزش مشغول می‌شود. در این خصوص خود می‌گوید که هدفش یافتن خلوت درونی و مرور دریافت آموزه‌های هنری بود.

محمدرضا از این دوران به خوبی یاد می‌کند و آن را دوست‌داشتنی می‌داند او به مدت ۱۰ سال به شعر، نقاشی و خوشنویسی به‌طور مداوم می‌پردازد در همین سال‌ها به محبت برادر که از استادان انجمن خوشنویسان سمنان است و با کمک او، روزها و ساعات‌های زیادی را وقف خوشنویسی می‌کند. در همین دوران دوستان هنری، گروهی فرهنگی شکل می‌دهند به انتخاب پدر، اشعاری از حافظ روایت می‌شود و آنان تا پاسی از شب به تمرین و تلمذ می‌پردازند.

سال ۱۳۶۸، نمایشگاه مشترکی با برادر (غلامرضا طاهریان) با عنوان گل و نی که مجموعه‌ای از خوشنویسی و نقاشی است برپا می‌کند. سال ۱۳۷۴ و ۱۳۷۸ نیز نمایشگاهی دیگر و این بار نقاشی با شیوه رنگروغن.

همین سال است که، گامی بلند در بافته‌هایش برمی‌دارد دیدارهایش با استاد افرشته و تأثیر نگاه استاد بر تولیداتش. هم‌زمان با استاد زمردی از استادان آبرنگ و همچنین استاد وثوق احمدی آشنا می‌شود. سپس دورانی را به مدت چهار سال در کنار استاد محسن کرمانشاهی به تلمذ نقاشی می‌پردازد.

محسن کرمانشاهی او را با مباحث تئوری و عملی که تا بدین دوران بیشترش را خود فرا گرفته بود، آگاهتر می‌کند.

سه‌س دو سالی را خدمت استاد جواد سلیمان‌پور به درک و دریافت تکنیک‌های پاستل می‌پردازد و بیشتر آثارش برداشته‌های واقع‌نما (رئالیست) است.

استاد مسعود سعدالدین و استاد جواهری نیز به عنوان هنرمندانی هستند که در این دوران، محمدرضا از آنان به نیکی یاد می‌کند.

نمایشگاه کرشمه نور با موضوع روایی را در گالری امروز در تهران و سپس گرمسار و سمنان برپا می‌کند و کم‌کم تکنیک آبرنگ را به عنوان اصلی‌ترین روش کار انتخاب می‌کند. استاد محمدرضا طاهریان بیش از ۱۵ سال گذشته را با روحی شاعرانه و لطیف به کمک آبرنگ، تعلقات خاطرش را به ادبیات، موسیقی، نگارگری با حضور و درک طبیعت به ناخودآگاه می‌سپارد و با ذهنی خلاق، آثار بی‌شماری را می‌آفریند. برای او آب، مایه حیات و زندگی است که به کمک رنگ، سیال و جذاب بر روی بستر آثارش می‌نشیند.



برای او آب، مایه حیات و زندگی است که به کمک رنگ، سیال و جذاب بر روی بستر آثارش می‌نشیند.

ترکیب‌های دلنشین، شدت و حدت رنگ‌های قلم‌پایته و گاه متضاد و همچنین درک نور، تجربه سال‌ها عاشقی او بر درک فرایند نقاشی است. استاد محمدرضا طاهریان با نگاهی عارفانه، به‌دنبال حضور جاودانه در هستی و زیبایی‌هایش است. نگاهی تلطیف‌شده از احساس همدلی و عشق به آفریده‌ها.





۱۴۰۰
۱۳۰۰

کلیدی برای روشنایی

ناهید عموزاده

ما از قلم شروع نشدیم. از رنگ هم شروع نشدیم. اما قلم و رنگ از ما آغاز شد و به این طریق زاویه‌ای از جهان را در دست گرفتیم. به تصویر جان دادیم تا هزار بعد جهانمان را روشن کنیم.



قلم و رنگ از ما آغاز شد و به این طریق زاویه‌ای از جهان را در دست گرفتیم.

هر انسانی در هر شرایطی هم نور است و هم کلیدی برای روشنایی و خاموشی خویشتن و جهان. محمدرضا ظاهریان کلیدی برای روشنایی بود. او فضایی فراهم کرد که نه تنها در آن نقاشی بیاموزیم بلکه هویت اصلی که جهان امروز همواره در خلاف جهت آن می‌تازد را تماشا کنیم و پاس بدریم. با سخاوتمندی زمان، خانه، دانش، مهارت، محبت و از همه مهم‌تر خانواده خود را با ما شریک شد و هرگز اندازه و محدودیتی را تعیین نکرد. در عصری که انسان در وهم محدودیت توقف می‌کند، او رسم معلمی و سخاوتی مخصوص خود را خلق کرد و تداوم بخشید. دنیای مدرن دنیای سرعت و خروجی است اما او برای جریان زندگی و آرامش آن احترامی قائل بود که همواره پایبند آن ماند.

ما هر چندسالی یکبار به خانه استاد ظاهریان بازگشتیم تا هر بار شکل جدیدی از نقاشی را یاد بگیریم، چند سالی همراه با آبرنگ، روان و جاری شدیم بر کاغذهای سپید.

آخر شب‌های پاییز پیش‌بینی‌نشده بود چون من خودم و دست‌هایم را تماشا می‌کردم تا مرا ذوقزده کنند، روحم را جلا دهند و جسمم را شفا.

ذوق و انگیزه‌ای که باز در کارگاه استاد ظاهریان رقم خورده بود. چند زمستان سیاهوسفید به رنگ‌روغن متبرک شدیم و دیوارها پر شد از هزار بعد تمام‌شدنی که مملو از رنگ و رد دست‌ها بود.

ما یادگرفتیم دست‌هایمان را دوست بدریم و با آنها صادق باشیم. به آنها عشق بورزیم تا پناه ما باشند.

استاد ظاهریان رمز تداوم را می‌داند و از این روست که ما نه هنرجو، و نه همکار، بلکه دوست و خانواده او هستیم. اگر شما به منزل ایشان بروید و با همسر و فرزندان نازنین ایشان هم‌کلام شوید متوجه خواهید شد دوستی او سکانس‌هایی مجزا و کنار هم چیده شده نیست. دوستی او یک گفت‌وگوی پایدار و جاری‌ست که شما در هر زمان و مکان می‌توانید از هر نقطه که هستید آن را پی بگیرید و ادامه دهید.

انسان می‌پندارد زمان، گران‌بهاترین دارایی اوست اما هوشیاری و توجه، از زمان گران‌بهاتر است چراکه بدون آن ما همگان فقط مصرف‌کننده زمان، مکان و اکسیژن هستیم.

آگاهی و هوشیاری آدمی را زنده نگه می‌دارد و به او امکان انتخاب و بنابراین امکان تغییر و جاری‌بودن با جریان زندگی را می‌بخشد.



انسان می‌پندارد زمان، گران‌بهاترین دارایی اوست اما هوشیاری و توجه، از زمان گران‌بهاتر است.

استاد فضا و انرژی‌ای به هنرجو می‌بخشد که در آن می‌توان متوجه خویشتن، یکدیگر و زندگی شد. او خمیره خویش را صادقانه بر ریم می‌نشانند تا با ارادش رنگ و آب بر سپیدی کاغذ غوغا کند. هنر او شما را با زندگی همگام می‌کند و این تداوم، پادزهر این دنیای موقتی است.

من همیشه قدردان این لحظه‌ها خواهم ماند.

ناهید عموزاده هنرآموز هنرستان‌های سمنان و هنرجوی استاد ظاهریان از سال ۱۳۶۴



از چشم برادر

گفتگو با استاد غلامرضا طاهریان

نمایشگاه نقاشی "رنگ آسمان" را چطور دیدید؟
با سلام خدمت شما. فکر می‌کنم خیلی خوب برگزار شد. البته با لطف خداوند مهربان و همراهی و همدلی دوستان و همکاران خوب ما در بنیاد نیکوکاران راه آسمان.

کل برنامه چطور بود؟ منظور مراسم افتتاحیه، فروش آثار، استقبال، تأثیرگذاری و دیگر موارد.
به نظرم توفیقی بود که نصیب همگان شد. گویی درهای آسمان برای مدتی به روی همه باز شد. بیشتر از همه به روی برادرم، حتی به روی خودم.

الآن چه احساسی دارید؟
احساس سبکی و شغف. فکر می‌کنم بار سنگینی روی دوش ما بود که به لطف خدا به منزل رسید.

این توفیق چطور به دست می‌آید؟ یعنی چطور می‌شود یک هنرمند به مرحله‌ای از رشد و کمال از جهت اخلاقی و انسانی برسد که بهترین آثار خود را که حاصل عمرش است، این گونه در طبق اخلاص، به امر خیر اختصاص دهد و هدیه کند؟

عوامل بسیاری باید دست‌به‌دست هم دهد تا این توفیق نصیب شود. اجازه دهید کمی توضیح دهم. پرداختن به هنر نیاز به استعداد و قابلیت‌هایی دارد که در هر کسی یافت نمی‌شود.

بخش قابل توجهی از ذوق و قریحه هنری مربوط به زن

است. به‌طور مثال طبع شاعری پدیده‌ای غیر اکتسابی است و از بدو تولد با نوزاد همراه است و آن طفل "بالقوه شاعر" است. ذوق و قریحه شاعری را نمی‌توان در کلاس آموزش یا به دیگران آموزش داد. بنابراین یک هنرمند در نخستین گام باید این ذوق و قریحه را از طریق زن و توارث با خود داشته باشد.

پس از زن، نوبت به تربیت می‌رسد. محیط شامل هرچیزی غیر از زن می‌گردد: خانواده، مدرسه، معلم، دانشگاه و در مجموع کل جامعه و نهادها و سازمان‌های آن و صد البته امروزه دنیای مجازی و رسانه‌های اجتماعی در رأس امورند تا جایی که می‌توان عامل محیط را با وجود چنین امکاناتی قوی‌تر و مؤثرتر از عامل زن دانست.



گویی درهای آسمان برای مدتی به روی همه باز شد. بیشتر از همه به روی برادرم، حتی به روی خودم.

آقای طاهریان! اساساً طبع چیست و چگونه عمل می‌کند؟

با پوزش، طرح آن از حوصله این گفتگو بیرون است. اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت: طبع مربوط به بدن است. بقراط بدن انسان را آمیزه‌ای از چهار خلط می‌داند و مزاج و طبع بشر را بر حسب تسلط یا برتری یکی از این چهار خلط در بدن طبقه‌بندی می‌کند و برای هر یک از این طبقات ویژگی‌های خاصی بر می‌شمرد. از جمله این طبقه‌بندی می‌توان: صفراوی مزاج، سودایی مزاج، دموی مزاج و نفاوی مزاج را نام برد. توجه به این طبقه‌بندی و طبع آدمی همچنان در طب

سنتی شایان توجه است. البته یونگ هم طبقه‌بندی خاص خود را دارد و انسان را به دو دسته یا طبقه درونگرا و برون‌گرا تقسیم‌بندی می‌کند که طرح آن در این گفتگو نمی‌گنجد.

به نظر شما برادران این طبع را به‌طور خدادادی داشت؟

بله داشت، او از کودکی با دیگران از جمله با ما تفاوت‌های اساسی داشت.

می‌شود به این تفاوت‌ها اشاره‌ای داشته باشید؟

بله به باور من، برادرم در طبقه‌بندی یونگ، انسانی درون‌گرا بود و همچنان هست. بسیار احساساتی و عاطفی بود. کمتر حرف می‌زد و از همان کودکی علاقه شدیدی به شعر داشت. اتاقکی در گوشه‌ای از حیاط داشتیم که او مال خود کرده بود و درودیوار آن را از اشعار بزرگان شعر و ادب پر کرده بود.

این اتاق خلوتگاه و محل مراقبه او بود. دفترچه‌های یادداشت بسیار داشت و اشعار مورد نظر خود را در آن جمع‌آوری می‌کرد و گاهگاهی با نقاشی و طراحی این یادداشت‌ها را زینت می‌بخشید. آری برادرم از همان کودکی شخصیت خاص و مستقلی داشت. او همواره پخته‌تر و بزرگ‌تر از سن خود عمل می‌کرد. این ویژگی بعد از هجرت پدر آشکارتر شد و از هر جهت جای خالی پدر را پر کرد.

صحبت از پدر شد. لطفاً کمی درباره پدر و مادر صحبت کنید. آنها چه نقشی در رشد و تربیت استاد محمدرضا داشتند؟

بعد از نقش زن که آن هم از طریق پدر و مادر و به تبع آن نیاکان ما به ما می‌رسد، از جهت محیطی نیز اولین نقش را پدر و مادر دارند. به‌ویژه در

خانواده‌های سنتی در خانواده‌ها، پدر بیشتر نماینده عقل و خرد و دانایی بود. کتاب می‌خواند، اهل ذوق بود، خط و انشا، خوبی داشت و به طبیعت عشق می‌ورزید.

باغ داشتیم و حیاطی که پر از گل و درخت و حوضی که ماهی‌های رنگارنگ داشت و برهه‌ای که بوی اصالت و نجابت می‌دادند و هرگز در خانه ذبح نمی‌شدند و انواع پرند به‌ویژه کبوترهایی که نوبدبخش عشق و آزادی و پرواز بودند.

به‌با چقدر خوب! بنابراین به نظر می‌رسد تمایل استاد به طبیعت از همین‌جا نشئت گرفت، درست است؟

همین‌طور است. بخش قابل توجهی از دوران کودکی، نوجوانی، جوانی ما در کوچه‌باغ‌های سمنان سپری شده است. عرض کردم باغی داشتیم و در تمامی مراحل کاشت و داشت و برداشت در کنار پدر بودیم مخصوصاً در بخش رساندن محصول به بازار که با دوجرخه انجام می‌دادیم.

البته باغبان هم داشتیم که الاغی داشت و کمک حال ما و پدر بود. آری، به باور من ارتباط برادرم با طبیعت و گرم‌خوردن جسم و جان او با طبیعت که بعدها در آثارش هویدا شد از همین‌جا سرچشمه گرفته است.



به‌همان‌اندازه که پدر نماینده عقل و فکر و اندیشه در خانه بود، مادر مظهر عشق و مهربانی بود.



از مادر نگفتید!

بهمان اندازه که پدر نماینده عقل و فکر و اندیشه در خانه بود، مادر مظهر عشق و مهربانی بود. برخورد پدر و مادر سرشار از ادب و احترام بود. هیچ‌گونه برخورد قهری چه کلامی، چه بدنی در کار نبود. هرچه بود از جنس عشق بود و ادب. البته گاهی بین ما برادرها نزاع کودکانه‌ای شکل می‌گرفت که طبیعی بود. شاید همین کانون گرم خانواده باعث شده بود که همواره همان داشتیم، مهمانی که حیب خدا بود و با خود خیر و برکت و محبت را به ما ارزانی می‌داشت. آن که فکر می‌کنم می‌بینم خداوند در حق ما خیلی لطف داشته که در چنین فضایی رشد کرده‌ایم. حضور عقلایت پدر و عشق مادر شرایط بسیار مناسبی برای ما فراهم کرده بود که از این بابت خداوند را خیلی شاکریم.

آقای طاهریان در اوایل گفتگو پرسشی مطرح کردم که چگونه هنرمند می‌تواند تمام حاصل عمرش را این‌گونه هیه کند و عواید آن را صرف امور خیریه، آن‌هم بدون هیچ چشم‌داشتی؟

البته بدون هیچ‌گونه چشم‌داشت که نمی‌شود! شوخی کردم! در این مورد چند نکته عرض می‌کنم:

- فقط انسان‌های خاص و نظرکرده خداوند می‌توانند به چنین مقامی دست پیدا کنند که برادرم یکی از آنهاست.

- برادرم در این مورد بسیار هوشمندانه عمل کرده است. او همواره با مرگ‌آگاهی و مرگ‌اندیشی زندگی کرده. در لوج برخورداری از زندگی در تمامی زمینه‌ها، هیچ‌گونه تعلقی به آن نداشته و ندارد.

او امروز آنچنان سبکبار و سبکیال است که می‌تواند تمامی آسمان‌ها را درنوردد و مابقی عمر خود را که ان‌شا‌الله طولانی و با عزت باشد در آرامش و وجد و سرور ابدی به سر ببرد. زندگی او پس از این نمایشگاه معادراتر، معنوی‌تر و شادمان‌تر از گذشته خواهد بود.



فقط انسان‌های خاص و نظرکرده خداوند می‌توانند به چنین مقامی دست پیدا کنند که برادرم یکی از آنهاست.

- او تمام حاصل عمر هنری و ذوقی خود را داد و در قبال آن، چیز با ارزش‌تری از خداوند گرفت. همان پاداشی که ابراهیم می‌خواست با قربانی‌کردن اسماعیل از خدا بگیرد، و آن پاداش چیزی نیست جز بهشتی که در همین دنیا برپا می‌شود.
- هنر نزد برادرم همواره در حد وسیله یا ابزاری بوده است در خدمت اهداف اخلاقی و انسانی.

به نظر شما چرا برادران "بنیاد نیکوکاران راه آسمان" را برای تحقق چنین رخداد با شکوهی انتخاب کرد؟

شاید پاسخ این باشد که من و او دوستان بسیاری در این بنیاد داریم. دوستان بسیار خوب که باعث افتخار و آرامش ما هستند. اما فراتر از آن به نظرم مربوط به نفس کاری است که این بنیاد در حال تحقق بخشیدن به آن است.

یعنی گره‌زدن امور خیر و انسانی با تخصص محض راه‌اندازی مرکز پزشکی هسته‌ای به نیت آموزش، پیشگیری و تشخیص سرطان. ساخت "مرکز جامع تشخیص و درمان سرطان" برای درمان انواع سرطان شاید یکی از بهترین کارهایی است که در شرایط کنونی می‌توان برای مردم دردمند این مرز و بوم انجام داد.



او امروز آنچنان سبکبار و سبکیال است که می‌تواند تمامی آسمان‌ها را درنوردد.

شما و برادران چندین نمایشگاه مشترک خط و نقاشی باهم داشته‌اید چرا در این نمایشگاه این‌گونه نشد؟

واقعیت این است که از سال قبل که با بنیاد صحبت کردیم و نشست‌هایی در این مورد داشتیم، قرار بود نمایشگاه خط و نقاشی باهم برگزار شود. اما در طول راه به دلیل کسالتی که داشتم نتوانستم با این حرکت همراهی کنم و اینکه احتمالاً هنوز استعداد و استحقاق برخورداری از چنین توفیقی را ندارم.

آیا دوست دارید شما هم چنین نمایشگاهی داشته باشید؟

اگر عمری باشد و جسم و جان بتواند چنین بار



همان‌طور که می‌دانید در این مرحله بخشی از آثار با همت عالی به فروش رفت که فکر می‌کنم جمع آن حدود دو میلیارد و سیصد هزار تومان است.

جناب طاهریان به پایان گفتگو رسیدیم، با تشکر از شما اگر مطلبی دارید بفرمایید و اگر ممکن است برای حسن ختام یک شعر از برادران برای ما بخوانید! اگر سمنانی باشد بهتر است، ممنونم.

خواهش می‌کنم، برای برادرم که برای ما هم پدر بود، هم دوست، هم برادر، هم تکیه‌گاه و الگویی مناسب آرزوی سلامت و طول عمر دارم. ان‌شا‌الله سایه او بر سر خانواده و فرهنگ و هنر این سرزمین مستدام باشد و کلام آخر اینکه برادرم این راه طولانی و دشوار را بدون همدلی و همراهی همسر فرشته‌خویش، زن‌داداش عزیز و مهربان ما، نمی‌توانست این‌گونه طی کند. خدایش نگهدارد و مبارک کند این یگانگی، دلدادگی و عشق را. و اما فرمودید یک شعر از برادرم برای شما بخوانم، چشم، به دیدم‌نت فکر می‌کنم خواندن یکی از اشعار او که در حال وهوای باغ و طبیعت سروده شده و به نوعی رازونیا با خداست و خوشبختانه من در حافظه دارم خالی از لطف نباشد. با اجازه، من این شعر را می‌خوانم و شما عزیزان را به خداوند مهربان می‌پسارم.

سنگینی را بر دوش نحیف و ضعیف خود حمل کند، چرا که نوا خیلی دوست دارم.

جناب طاهریان شما نقش "بنیاد نیکوکاران راه آسمان" را در تحقق چنین برنامه با شکوهی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

عالی‌عالی! این حرکت می‌تواند تبدیل به الگویی تمام عیار مآی گردد. برخورد دوستان و همکاران خوبم در این بنیاد بی‌نهایت گرم و صمیمانه بود. ضمن اینکه در هدایت و مدیریت کل برنامه بسیار خوب و حرفه‌ای عمل کردند. بنابراین من از طرف خودم و برادرم از عمق جان از تمامی عزیزان بنیاد که در برپایی این نمایشگاه بذل محبت فرمودند، سپاسگزار می‌کنم، از جمله اعضای محترم هیئت‌امن، به‌ویژه ریاست محترم جناب آقای دکتر فرهاد ملک، از کادر اداری و خدماتی بنیاد، از دوست عزیزم جناب آقای حسین خروئی، به‌ویژه از مدیرعامل دانا و توانا جناب احمد صدیقی بزرگوار و تمامی همکاران خوبم در فصلنامه نیکوکاران راه آسمان و همه‌وهمه ... سپاسگزارم و برای همگان آرزوی سلامت و بهروزی دارم.

اگر محرمانه نیست بفرمایید کل مبلغ فروش آثار چقدر بود؟

هُم نَفْسِی بَا خُدِه

خدايا ای نَفَسِ بِي تَه نَبِيچون
 صَبِي تاريكَه روشن ايلايي شَم
 صَبِي گئي پي تاريكَه الصَّلَاتِي
 به ذِكْرِي تَه ماكَرچِن كَلْمَه چيني
 به دَسْتِي تَه دوشُنچِن تُخْمَه تالي
 سَرِي بسبَردي مَلِيم با مو باله
 دَلَه مَفْتَه شُوويِن كو او مِدَرْدَن
 وَخْتِي نيش بوكوآتي شُوْزِي خَالِن
 بُهَار كو شِيلَكِن شُكُوفَه ماشا
 تَه خَنْدَه بِن گئي كو نار مَخْنِدا
 تَمومِي نَرگَسِن بويي تَه مادا
 وَشْنِي نوْنَه بَقچَه تا ماكَرْمُن
 رَزَن بِي تَه مو واري سو به سَر با
 پيشيني تا اُذُن مَاتَش غَدِيرِي
 تَرَه مَاتَن خدا روزي تو ماده
 ايلهي سويي چَشِي تَنْدُرْسْتِي
 "رضا" يون به رضايي تَه هَميشَه
 خدايا گوشه يي چَشْمِي هَمادار
 تو نازرا با سَرِي دَلَه كَلِين كِين

چه شُوْوي تَا صَبِي با تَه دَبِيچون
 تَه نَم دِر چِن هَمَش مو ديمي لُوشُن
 تا شَم با تَه با تَه دِرچِن هَكَاتي
 مو دل خوش بِيچِي و ماچِن مو مِينِي
 كَلِسِيَه مَكَرچِن با چه حالي
 تَه پا مِذِين ديمي سَر تِيْزَه باله
 اَكه تو مَنَبِه تُنْيا كي دِرْدَن؟
 چَشِي بِن ذوقِي پي بُرْبُنْد بَارِن
 تَه چَشِن پي چه كِيفِي دِرْد تماشَا
 به ذِكْرِي تَه بِيَه چينا مِرِندا
 كُن دِبَسْتِي زَه دولِي تَه مادا
 پُري عَطْرِي تَه با نانا وَ تَرخِن
 شُوْوي كو رَد مِيَه شُوْونَم به سَر با
 ديمي چُو وَسْتَرِين مِندِن پيشيني
 هَمَا كَسِينِي وَ گُوْزِي تو مادِه
 هَمَا چَشِي يِن وَ تُنْيا تَه دَسْتِي
 مو نَم نِيْنا نيون "طاهر" هَميشَه
 چِلا هَمَا سَرِي رَهْتِين نييادار
 كاري هاكَه دَلَه راستَه رَهْتِين كِين



دل فرشته استاد محمد رضا طاهریان

دم به دم منتظر قاصدکِ نازِ توام

شب تنهایی‌هام!

و سروشی که مرا می‌گوید:

من با ماهی‌هام!

از پس هر غل‌وزنجیر، در اندیشه زندانی‌هام!

و اینک پس از سالیان دراز، قاصدکِ آرزوهای من پیدا شده بود.

قاصدک من! آن کودکِ کاری بود که مرا به زندگانی برد و دری از درهای آسمان را به روی من گشود. یک‌سویه بخشیدن! بی‌چشم داشت، بهترین را بخشیدن. دل‌کنند از چیزی که حاصل عمر نُست‌آ آن هم با ذوق و شوقی که ابراهیم، اسماعیلش را به قربانگاه برد.

آن کودک شاید همان امیرعلی نجات‌یافته از سرطان بود که با حضورش در صحنه با مادری دردکشیده، دل حاضرین در سالن تئاترشهر را آنچنان به شوق آورد که همه از شدت هیجان و شادی، اشک شوق ریختند.

دیرگاهی‌ست که چشمان ترم،

حوض پرآب ندید،

ای دریغ ماهی‌ها!

کاسه چشمانی بود که از اشک چون حوض پرآب شده بود و چشم‌ها چون ماهی غرقه در این آب.

در این میان چقدر سهم ناچیزی بود تابلوهای آبرنگ من! رنگ‌ها در مقابل دیدگان تماشاگران از تابلوهایم

به سوی آسمان پرکشیده بود، فضای ساکن همه سادگی بود و بی‌رنگی!



یک‌سویه بخشیدن! بی‌چشم داشت، بهترین را بخشیدن. دل‌کنند از چیزی که حاصل عمر نُست‌آ آن هم با ذوق و شوقی که ابراهیم، اسماعیلش را به قربانگاه برد.

خداوند آن شب در هر لحظه حضورش را بر همگان، سایه افکنده بود. لحظه‌ای بر کلام مجری محترم، جناب آقای دکتر ناصر حامدی عزیز که خود اهل درد بود! لحظه‌ای بر کلام استاد ادب و اخلاق و تلاش، جناب آقای احمد صدیقی و لحظاتی بر سخنان استاد مهربانم، جناب دکتر رشید کاکاوند و حتی بر کلام الکن من، آنگاه که با نام مادر مرزین می‌شدا

آن شب چون خود پدر بودم، خجالت کشیدم از جایگاه پدران بگویم. فقط خود پدر می‌دانند و روح بلندش که چقدر از زندگی هنری‌ام را مدیون نگاه او هستم و پس از او به برادر بزرگوارم غلامرضا از هر حیث بدهکارم.

در پایان امین و مونس هر لحظه و ذم که جانم فدای اوست همسرم، الهه نازنینم که همیشه می‌گویم دستش در دست خداست. بیش از چهل سال با من مدارا کرده با لطف و با مهربانی.

محمد رضا طاهریان فرزند محمدتقی و کشور (اقدس)، متولد بهمن ۱۳۳۴، سمنان



الهه نازنینم

که همیشه می‌گویم

دستش در دست خداست.



عکس‌هایی از افتتاحیه
نمایشگاه نقاشی آپرنگ
"به رنگ آسمان"







